

Compensation for Innocent Conviction: The Story of an Unresolved Case



Mahdi Javadi

Master of Private Law, University of Tehran,
Tehran, Iran
javadimahdi1@yahoo.com

Received: 2026-06-21

Accepted: 2026-08-29



Abstract

The principle of the general jurisdiction of the ordinary courts dictates that a claim for compensation brought by an innocent convict against the Ministry of Justice must be heard before the ordinary courts, and that jurisdiction over such a claim neither should nor can be assigned to the Commission for Compensation of Pre-Trial Detention established under the Code of Criminal Procedure, to be exercised prior to the issuance of a final judgment. This is because, although the members of this Commission are all judges, the Commission itself does not possess a judicial character and does not constitute a court. The state's liability to compensate an innocent convict is not, in nature, a form of civil liability falling within the scope of private law.

Journal of Research and Development
in Civil Liability Law

Iranian Law and Legal Research
Institute

Vol. 1 | No. 1 | Spring & Summer 2026

(Original Article)

www.jcil.illrc.ac.ir

doi:

10.22034/jcil.2026.2092189.1013

The nature of this liability - arising from the exercise of a sovereign function in the provision of a public service and through recourse to public authority - belongs to the domain of public law, and can be defined and understood only within the framework of that body of law and by reliance on its concepts and theories. For the state's liability to compensate damage arising from the wrongful conviction and punishment of an innocent person to be established, it is not necessary that the judge be shown to have committed an error; it suffices that, after the convict has served all or part of the sentence, his or her innocence is established by a judgment of acquittal, whereupon he or she may claim from the state compensation for the harm sustained on this account. Consequently, even where the Supreme Disciplinary Court for Judges does not find the judge to have committed fault or error, liability to compensate this damage nonetheless rests with the state.

Keywords: Compensation of the Innocent Convict, State Liability to Compensate Damage, Strict Liability, Judicial Error, General Jurisdiction of the Ordinary Justice



جبران خسارت محکومان بی گناه ماجرایی یک دعوای نافر جام

مهدی جوادی 

دانش آموخته کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه
تهران، تهران، ایران

Javadimahdi1@yahoo.com



تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۶/۰۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۳/۳۱

چکیده

اصل صلاحیت عام دادگاههای دادگستری حکم می کند که به دعوای جبران خسارت محکومان بی گناه به طرفیت وزارت دادگستری در دادگاههای دادگستری رسیدگی شود و نباید و نمی توان رسیدگی به این دعوا را به کمیسیون جبران خسارات بازداشت موقت پیش از صدور حکم قطعی موضوع قانون آیین دادرسی کیفری واگذار کرد، چون گرچه اعضای این کمیسیون همه قاضی هستند، اما خود کمیسیون ماهیت قضایی ندارد و دادگاه به حساب نمی آید. مسئولیت دولت برای جبران خسارت محکوم بی گناه از جنس مسئولیت مدنی موضوع حقوق خصوصی نیست. ماهیت این مسئولیت، که از انجام عمل حاکمیت در جهت ارائه خدمت عمومی و با بهره گرفتن از اقتدار عمومی ناشی می شود، از جنس حقوق عمومی است و تنها در چارچوب این حقوق و با تکیه بر مفاهیم و نظریه های آن تعریف و فهمیده می شود.

دوفصلنامه تحقیق و توسعه در
حقوق مسئولیت مدنی

پژوهشکده حقوق و قانون ایران

دوره ۱ | شماره ۱ | بهار و تابستان ۱۴۰۵

(مقاله پژوهشی)

www.jcil.illrc.ac.ir

DOI:

10.22034/jcil.2026.2092189.1013

برای تحقق مسئولیت دولت به جبران خسارت ناشی از محکومیت و مجازات بی‌گناه نیازی نیست که قاضی مرتکب اشتباه شده باشد؛ همین‌که، بعد از تحمل تمام یا مقداری از مجازات، بی‌گناهی محکوم به موجب حکم برائت ثابت شود، او می‌تواند زیانی را که از این بابت متحمل شده از دولت مطالبه کند. در نتیجه، حتی اگر دادگاه عالی انتظامی قضات تقصیر یا اشتباه قاضی را احراز نکند، باز هم جبران این خسارت بر عهده دولت است.

کلیدواژه‌ها: جبران خسارت محکوم بی‌گناه، مسئولیت دولت به جبران خسارت، مسئولیت محض، اشتباه قاضی، صلاحیت عام دادگاههای دادگستری.

مقدمه

به حکم ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، «قضات دادگاهها موظفاند موافق قوانین به دعاوی رسیدگی کرده، حکم مقتضی صادر و یا فصل خصومت نمایند [...] و نمی‌توانند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی به دعا و صدور حکم امتناع ورزند والا مستنکف از احقاق حق شناخته شده و به مجازات آن محکوم خواهند شد». برای همین وقتی خواهان رأی ما با خواسته مطالبه ضرر و زیان یازده سال زندانی که به ناحق متحمل شده بود از دست وزارت دادگستری به دادگاه عمومی حقوقی شکایت برد، دادگاه چاره‌ای نداشت جز رسیدگی و فصل خصومت با صدور رأی، خواه رأی اش از جنس عدم صلاحیت و عدم استماع بود و خواه محکوم کردن خواهان یا خوانده. حاصل رسیدگی به این دعا در دادنامه شماره ۱۴۰۳۶۸۳۹۰۰۱۹۴۵۳۲۰۸ مورخ ۱۴۰۳/۱۱/۳۰ شعبه ۲۰ دادگاه عمومی حقوقی مجتمع قضایی بهشتی تهران منعکس شده است.

با گردش کار رأی شروع می‌کنیم:

«در خصوص دعوی [...] علیه وزارت دادگستری مبنی بر مطالبه خسارت و ضرر و زیان ناشی از اجرای حکم یازده سال زندان به موجب دادنامه [...] صادره از شعبه ۲۳ دادگاه انقلاب به استناد حکم برائت صادره از شعبه ۵۱ دیوان عالی کشور [...] با عنایت به دعوت از طرفین و استماع اظهارات [...] خلاصه پرونده از این قرار است که خواهان به اتهام مواد مخدر محکوم به اعدام می‌شود. خواهان تا مرحله اعدام پیش می‌رود و با دوراندیشی قضایی در زمان اجرای حکم [...]، اعدام متوقف و پرونده مجدداً مورد رسیدگی و این مرتبه به حبس ابد محکوم می‌گردد. پس از چندی مجازات تبدیل به ۲۵ سال حبس می‌شود. در طی بازنگری مجدد در طی دستور صادره از سوی رییس محترم قوه قضاییه پرونده مورد بازنگری قرار گرفته و رأی صادره خلاف شرع بین شناخته و طی رسیدگی به عمل آمده از سوی شعبه ۵۱ محترم دیوان عالی کشور بر مبنای اصل مقدس برائت خواهان از کلیه اتهامات تبرئه و با صدور حکم برائت از زندان آزاد می‌گردد. خواهان از جهت مطالبه خسارت

ایام حبس در صدد طرح دعوی از قاضی صادرکننده حکم برمی‌آید که به دلیل بازنشستگی قاضی صادرکننده رأی پرونده شکایت در دادگاه انتظامی قضات با موقوفی تعقیب مواجه می‌شود. از همین لحاظ مطالبه خسارت از قاضی با توجه به قانون نظارت بر رفتار قضات و اینکه مطالبه خسارت از قاضی منوط به احراز تخلف از سوی دادگاه انتظامی قضات می‌باشد به نتیجه‌ای نمی‌رسد و به طور کلی راه مطالبه خسارت از قاضی مسدود می‌شود. در حال حاضر خواهان مطالبه خسارت ضرر و زیان ناشی از اجرای حکم ۱۱ سال زندان را مطالبه نموده که در حین رسیدگی دادخواست جدیدی با عنوان مطالبه خسارت معنوی ناشی از صدور و اجرای حکم را خواستار گردیده است. وقت رسیدگی تعیین و خوانده از جهت دفاع دعوت شده که علی‌رغم این موضوع و تکلیف مبنی بر دفاع از حقوق بیت‌المال در جلسه حاضر نگردیده و دفاع مکتوبی را هم به عمل نیاورده‌اند. با توجه به این موضوع این دادگاه با اعلام ختم رسیدگی و استعانت از خداوند متعال به شرح ذیل اتخاذ تصمیم می‌نماید.»

پیش از اینکه رأی دادگاه را از نظر بگذرانیم، بهتر است گردش کار را مرور کنیم و وقایع اصلی و خواسته‌ها را به دست آوریم: خواهان، که به جرمی مربوط با مواد مخدر محکوم شده بود، پس از تحمل یازده سال حبس از کلیه اتهامات تبرئه و در پی صدور حکم برائت از زندان آزاد می‌شود. محکوم بی‌گناه برای مطالبه زیانهایش راه دادگاه عالی انتظامی قضات را در پیش می‌گیرد که به دلیل بازنشستگی قاضی صادرکننده رأی به نتیجه‌ای نمی‌رسد. حالا به سراغ دادگاه عمومی حقوقی آمده است با خواسته مطالبه جبران ضرر و زیان ناشی از اجرای حکم محکومیت و مطالبه خسارت معنوی صدور و اجرای حکم از وزارت دادگستری. در اینجا گردش کار به پایان می‌رسد و رأی آغاز می‌شود:

«در خصوص دعوی خواهان و خوانده به شرح گردش کار با توجه به اینکه بر مبنای آخرین رأی برائت صادره از سوی شعبه ۵۱ دیوان عالی کشور مسلم است خسارت بر خواهان از جهت سلب آزادی و کار وارد گردیده است.»

نخستین جمله دادگاه بار مسئولیت را تمام و کمال بر عهده دولت می‌گذارد، بدین ترتیب که چون آزادی محکوم سلب شده، وقوع خسارت مسلم است؛ و چون رأی برائت

صادر شده، تردیدی نمی‌ماند که این خسارت ناروا بوده و سلب‌کننده آزادی محکوم، یعنی دولت، باید آن را جبران کند. دادگاه، نخست، به خسارت معنوی واردشده به محکوم بی‌گناه می‌پردازد:

«از سویی برای دادگاه واضح است که حبس به این مدت دارای خسارات معنوی بسیار روحی و روانی می‌باشد. مسلماً در نظام حقوقی ایران حسب ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری خسارت معنوی باید جبران گردد. از طرفی حسب دکترین حقوقی شیوه‌های مذکور در ماده فوق تنها از جهت تمثیل بوده و امکان جبران خسارت معنوی از طریق مادی نیز فراهم می‌باشد، اگرچه تعیین میزان مبلغ جبران خسارت معنوی امری دشوار است اما این موضوع نباید باعث گردد دادگاه سعی نکند این خسارت را جبران کند. به نظر می‌رسد راه صحیح این می‌باشد که دادگاه خود را در وضعیت خواهان تصور کند تا بتواند میزان پرداخت خسارت را به شکل منطقی جبران نماید. اگرچه مطمئناً هرچه سعی شود تا فردی خود را جای خواهان بگذارد به صورت دقیق نمی‌تواند درک کند در این سالها چه بر خواهان گذشته است اما سعی است که دادگاه می‌تواند انجام دهد (کذا) تا اقدام به جبران خسارت نماید، چرا که مسلماً تصور اینکه انسان مرگ را به چشم خود در پای چوبه دار ببیند و آماده باشد جان خود را از دست بدهد تجربه است بسی ناگوار که قابل تصور نخواهد بود. (کذا) در هر صورت دادگاه اعتقاد دارد اگرچه خواهان زنده از پای چوبه دار برگشته اما سلامت روحی و روانی ایشان کشته شده است لذا فرقی بین کشته شدن سلامت روح و روان با کشته شدن جسم مادی نمی‌باشد و حتی می‌توان گفت کشته شدن سلامت روح و روان اثرات بدتری نیز خواهد داشت چرا که خاطره‌ای به ذهن به جا می‌گذارد که تا چندین سال التیام پیدا نخواهد کرد. در نتیجه این دادگاه مستنداً به ماده ۱۴ آیین دادرسی کیفری و ماده ۱ و ۲ قانون مسئولیت مدنی حکم بر محکومیت خوانده به پرداخت یک فقره دیه کامله از بابت جبران حداقل خسارت معنوی وارده صادر و اعلام می‌نماید.»

حالا که دادگاه تکلیف خسارت معنوی را مشخص کرد، باید به «خسارت ضرر و زیان ناشی از اجرای حکم ۱۱ سال زندان» به تعبیر گردش کار یا همان «خسارت مادی» به تعبیر متن رأی بپردازد:

«اما از بابت جبران خسارت مادی باید اعلام شود خسارت وارده از دو نوع می باشد که هر دو خسارت مستقیم به حساب می آید: اول. خسارت سلب آزادی که با توجه به ماده ۵۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری روزانه مبلغ ۲۵۰/۰۰۰/۰۰۰ تومان قابل برآورد برای هر روز حبس می باشد که با توجه به مدت حبس خواهان به میزان ۳۹۱۲ روز باید میزان آن محاسبه شود. دو. خسارت جلوگیری از کار یک انسان آزاد که از لحاظ این دادگاه با توجه به اینکه نحوه محاسبه این خسارت به این شکل می باشد که می بایست حداقل حقوق یک کارگر ساده را در بازه زمانی مدت حبس که از سوی وزارت کار اعلام می شود لحاظ نمود و جمع آن را مورد محاسبه و مورد حکم قرار داد، لذا این دادگاه اقدام به صدور قرار کارشناسی برای محاسبه مبلغ متعلقه برای یک کارگر ساده برای بازه زمانی حبس خواهان مذکور نموده که نظر کارشناسی واصل گردیده است و از اعتراض مصون مانده است، لذا این دادگاه مستنداً به مواد ۱ و ۲ قانون مسئولیت مدنی حکم بر محکومیت خوانده به پرداخت مبلغ ۹/۷۸۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال از بابت خسارت وارده به سلب آزادی و پرداخت مبلغ ۲/۷۵۱/۲۲۲/۹۱۰ ریال از بابت خسارت وارده بر جلوگیری از اشتغال به کار صادر و اعلام می نماید. این دادگاه همچنین خوانده را مستنداً به مواد ۵۱۵ و ۵۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی محکوم به پرداخت مبلغ ۳۰ میلیون ریال از بابت هزینه کارشناسی و پرداخت مبلغ ۱۳۰/۳۱۶/۸۰۱ ریال از بابت هزینه دادرسی محکوم می نماید. رأی صادره حضوری و ظرف ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ قابل تجدیدنظرخواهی در محاکم تجدیدنظر استان تهران می باشد. صدور اجرائیه منوط به تکمیل هزینه دادرسی به میزان ۸۹/۲۵۷/۸۰۱ ریال می باشد.»

با صدور حکم و ابلاغ دادنامه، وزارت دادگستری، که در دادگاه بدوی حاضر نشده و زحمت دفاع کردن را به خود نداده بود، تجدیدنظرخواهی کرد که منجر به صدور دادنامه

شماره ۱۲۳۲۹۴۹۵/۱۴۰۴۶۸۳۹۰۰ مورخ ۱۴۰۴/۰۷/۰۷ از سوی شعبه ۲۵ دادگاه تجدید نظر استان تهران شد. نخستین جملات رأی تجدیدنظر قصد این دادگاه بر تأیید بی‌کم‌وکاست حکم بدوی را می‌رساند:

«تجدیدنظرخواهی وزارت دادگستری با نمایندگی [...] به طرفیت [...] از دادنامه شماره ۱۴۰۳۶۸۳۹۰۰/۱۹۴۵۳۲۰۸ مورخ ۱۴۰۳/۱۱/۳۰ شعبه ۲۰ دادگاه عمومی حقوقی شهرستان تهران که مشعر بر محکومیت تجدیدنظرخواه به پرداخت مبلغ ۹/۸۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال خسارات وارد شده سالب آزادی و پرداخت مبلغ ۲/۷۵۱/۲۲۲/۹۱۰ ریال خسارات وارد شده جلوگیری از انجام کار در حق خواهان [...] می‌باشد وارد و مؤثر نمی‌باشد و دادنامه تجدیدنظرخواسته مآلاً موافق قانون و مقررات موضوعه و اسناد ابرازی بوده و اعتراض با هیچ‌یک از شقوق مقررات قانونی موضوع ماده ۳۴۸ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مطابقتی نداشته و مشروح لایحه تجدیدنظرخواهی نیز متضمن جهت یا جهات قانونی نقض نبوده و مفاد آنکه فاقد تقیّد به هرگونه ادله شرعیه یا قانونی است، مؤثر در مقام نقض نمی‌باشد، همچنین بر نحوه رسیدگی مرجع محترم نخستین و استدلال و استنباط قضایی مربوطه خدشه و منقصتی وارد نیست و دادنامه مطابق موازین و مقررات قانونی و محتویات و مستندات پرونده اصدار یافته و در مجموع دلیلی شرعی یا قانونی بر نقض آن تقدیم و ارائه نگردیده است.»

دادگاه تجدیدنظر در رأی خود تنها از تجدیدنظرخواهی وزارت دادگستری نسبت به خسارات مادی یاد می‌کند و ذکری از تجدیدنظرخواهی نسبت به خسارات معنوی به میان نمی‌آورد و این نکته تردید خواننده را نسبت به حدود تجدیدنظرخواهی وزارت دادگستری برمی‌انگیزد. با این حال، تجدیدنظرخواهی وزارت دادگستری هر محدوده‌ای داشته باشد، از همین چند خط هم می‌توان به موافقت دادگاه تجدیدنظر با دادگاه بدوی پی برد. اما این شعبه از دادگاه تجدیدنظر، بر خلاف اغلب شعب این دادگاه، می‌کوشد رأی خود را توجیه کند و دلایل رد تجدیدنظرخواهی را بیاورد:

«زیرا که اولاً نظام جبران خسارت در قانون مسئولیت مدنی مورد پذیرش قرار گرفته است. به استناد این حق زیان‌دیده می‌تواند به فاعل زیان برای مطالبه زیان وارده مراجعه کند اما مراجعه به عامل زیان اثر مستقیم مسئولیت مدنی نیست بلکه حق جبران خسارت اثر مستقیم محسوب می‌شود که در این حالت زیان‌دیده مختار در مطالبه خسارت یا عدم مطالبه آن است. ثانیاً با تصویب اصل یکصد و هفتاد و یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مقررات مسئولیت مدنی دولت در امر قضا تغییر جدی کرد و دولت در صورت اشتباه قاضی مسئول شناخته شد؛ در حالی که قضاوت جزء اعمال حاکمیت است که برابر ماده ۱۱ قانون مسئولیت مدنی برای دولت مسئولیتی ایجاد نمی‌کند. با تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نظریه تفکیک اعمال تصدی و اعمال حاکمیت درباره قضاات کنار گذاشته شد و عدم مسئولیت مدنی دولت در اعمال حاکمیت با استثنا مواجه گردید و در اصل یکصد و هفتاد و یکم تصریح گردید هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد در صورت تقصیر مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت خسارت به وسیله دولت جبران می‌شود و در هر حال از متهم اعاده حیثیت می‌گردد. ثالثاً مطالعه مواد ۱۳، ۱۶۳ و ۴۸۶ قانون مجازات اسلامی نشان می‌دهد که قانونگذار به پیروی از فقها مواد مزبور را تنظیم کرده است. در ماده ۱۳ تصریح شده است که حکم به مجازات یا اقدام تأمینی و تربیتی و اجرای آنها حسب مورد نباید از میزان و کیفیتی که در قانون یا حکم دادگاه مشخص شده است تجاوز کند و هرگونه صدمه و خسارتی که از این جهت حاصل شود در صورتی که از روی عمد یا تقصیر باشد حسب مورد موجب مسئولیت کیفری و مدنی است و در غیر این صورت خسارت از بیت‌المال جبران می‌شود. این ماده قلمرویی وسیع‌تر از اصل ۱۷۱ قانون اساسی دارد چون که شامل اجرای حکم نیز شده است و مسئولیت دولت محدود به اشتباه به معنای تقصیر سبک و خیلی سبک نشده است. به دیگر سخن در هر صورتی که آشکار شود حکم به مجازات مغایر قانون بوده است و عمد و تقصیری متوجه قاضی یا مأمور اجرا نبوده و از این حیث خسارتی به بار آمده است، دولت مسئول خواهد بود. بنابراین مسئولیت دولت همانند آنچه فقها گفته‌اند، در هر حالتی است که خطای

قاضی آشکار می‌گردد. [رابعاً]^۱ ماده ۲۵۵ مقرر میدارد: اشخاصی که در جریان تحقیقات مقدماتی و دادرسی به هر علت بازداشت می‌شوند و از سوی مراجع قضایی حکم برائت یا قرار منع تعقیب در مورد آنان صادر شود می‌توانند با رعایت ماده ۱۴ این قانون خسارت ایام بازداشت را از دولت مطالبه کنند. ماده ۲۵۹ قانون مزبور به روشنی نشان می‌دهد که در غیر از عمد و تقصیر سنگین اشخاص، دولت مسئول نهایی جبران خواهد بود. جبران خسارت موضوع ماده ۲۵۵ این قانون بر عهده دولت است و در صورتی که بازداشت بر اثر اعلام مغرضانه جرم، شهادت کذب و یا تقصیر مقامات قضایی باشد، دولت پس از جبران خسارت می‌تواند به مسئول اصلی مراجعه کند. بنابراین همانند ماده ۱۴۵ مسئولیت دولت شامل اشتباهات اجتناب‌ناپذیر نیز می‌شود و کافی است حکم برائت یا قرار منع تعقیب صادر شود. بدین ترتیب، این مسئولیت، مبتنی بر تقصیر نخواهد بود. خامساً ورود ضرر برای تحقق مسئولیت مدنی ناشی از آراء قضایی لازم است و در این امر تردیدی نیست. در ماده ۱۳ قانون مجازات اسلامی جدید برخلاف قانون مجازات اسلامی سابق (ماده ۵۸) تفکیکی بین ضرر مادی و معنوی صورت نگرفته است و عبارت عام هرگونه صدمه و خسارتی که از این جهت حاصل شود، به کار رفته است و قواعد مسئولیت مدنی در این ماده درباره همه اقسام خسارت به طور یکسان اعمال می‌شود. طبق مواد ۲۵۵ و ۵۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری خسارت ایام بازداشت و حبس ناروا یا حبس اضافی به طور اطلاق جزء خسارت قابل جبران است، در حالی که این نوع خسارت، تفویت منفعت مسلم محسوب می‌شود. با تصویب دو ماده مزبور حداقل در این موارد تفویت منفعت مسلم قابل جبران خواهد بود. سادساً نه تنها رأی وحدت رویه شماره ۷۹۱ مورخ ۱۳۹۹/۰۴/۱۷ هیئت عمومی دیوان عالی کشور بر موضوع به دلیل فقدان سمت قضایی قاضی صادرکننده رأی در وضعیت حاضر و محرومیت دائمی متضرر از زیان منصرف می‌باشد. بلکه اصل قابل استماع بودن دعاوی یکی از اصول حاکم بر حقوق دعاوی محسوب می‌شود. بر طبق این اصل که هم در فقه و هم در حقوق ایران البته به صورت غیر مستقیم پیش‌بینی شده، دادگاه

۱ در رأی دادگاه به‌سهر کلمه «رابعاً» جا افتاده بود.

حقوقی باید از ایرادات و نقصهای جزئی و قابل ترمیم عبور کند و در نتیجه دعوا را به سمت حرکت در ماهیت دعوا، فصل خصومت یا کشف حقیقت پیش ببرد. از نظر فقهی استماع دعوا واجب است و قاضی منصوب شده تا رأی صادر کند. امری که مقدمه آن استماع دعاوی است. بنابراین دادگاه حقوقی با تفسیر دعوا و نیز دعوت از خواهان جهت ادای توضیح دعوا را به سمت قابل استماع بودن سوق می دهد. در حقوق ایران نیز علی رغم اینکه این اصل به صراحت در قوانین دادرسی مورد اشاره قرار نگرفته اما با ملاحظه اصل ۱۶۷، ۱۵۹ و ۳۴ قانون اساسی و نیز ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی می توان این اصل را پذیرفت. در واقع قانونگذار با بیان اینکه دادگاه باید نسبت به فصل خصومت اقدام کند به ضرورت استماع دعوا به طور ضمنی نیز حکم نموده است. صدور حکم به شرح فوق خواسته صحیح است و به محکمه اجازه ادامه رسیدگی به دعوا را می دهد.»

دادگاه، پس از این توضیحات، رأی بدوی را به صراحت تأیید می کند و آب پاکی را بر دست تجدیدنظر خواه می ریزد:

«از این رو، دادنامه تجدیدنظرخواسته بر اساس محتویات پرونده و دلایل و مدارک ابرازی صحیحاً و مطابق مقررات قانونی و خالی از هر گونه اشکال صادر شده و تجدیدنظرخواه در این مرحله از رسیدگی دلیل یا مدرک قانع کننده و محکمه پسندی که نقض و بی اعتباری دادنامه معترض عنه را ایجاد کند ابراز ننموده و لایحه اعتراضیه متضمن جهت موجه نیست. لذا دادگاه ادعای تجدیدنظرخواه را وارد و محمول بر صحت تشخیص نداده، دادنامه مورد اعتراض را منطبق با مقررات و اصول دادرسی می داند. مستنداً به قسمت اخیر ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی ضمن رد لایحه اعتراضیه دادنامه تجدیدنظرخواسته را عیناً تأیید می نماید. رأی صادرشده قطعی است.»^۱

۱) برای دیدن دو تحلیل دیگر از آراء بدوی و تجدیدنظر موضوع این نوشته، رجوع کنید به (رجبی، ۱۴۰۵، صص.

۲۸۰-۲۴۳؛ جواهرالکلام، ۱۴۰۵، صص. ۱۶۳-۲۱۱)

کار اینجا تمام نمی‌شود. وزارت دادگستری درخواست اعاده دادرسی می‌کند، آن هم از طریق رئیس قوه قضاییه برای اعمال ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری. این درخواست منجر به صدور دادنامه شماره ۱۴۰۵۰۶۳۹۰۰۰۰۸۳۶۴۹ مورخ ۱۴۰۵/۰۲/۰۷ از سوی شعبه سی و چهارم دیوان عالی کشور می‌شود. در «خلاصه جریان پرونده» این رأی آمده است:

«محتویات پرونده محاکماتی دلالت دارد که [...] (خواهان) در سال ۱۳۹۱ به اتهام حمل و نگهداری سی و سه کیلو و پانصد گرم ماده مخدر از نوع شیشه تحت تعقیب قرار گرفته و طی دادنامه قطعی شماره ۱۴۶۲۳۰۰۲۶۲۳۰۰۹۹۷۰ مورخ ۱۳۹۱/۰۹/۱۱ شعبه ۲۳ دادگاه انقلاب اسلامی تهران مستند به بند ششم ماده ۸ قانون مبارزه با مواد مخدر و تبصره ذیل آن به حبس ابد و مصادره اموال محکوم شده است. متعاقب تصویب ماده ۴۵ الحاقی به قانون مبارزه با مواد مخدر در سال ۱۳۹۶ میزان محکومیت محکوم علیه مطابق با ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی به ۲۵ سال حبس و جزای نقدی معادل یک میلیارد ریال تقلیل یافته است. پس از اعزام محکوم علیه به زندان با درخواست اعاده دادرسی، شعبه پنجاه و یکم دیوان عالی کشور به موجب دادنامه شماره ۱۱۷۶۲۰۰۴۱۱۷۶۲۰۰۶۳۹۰۰۰۰ مورخ ۱۴۰۰/۰۶/۱۱ با پذیرش دادخواهی، ضمن نقض دادنامه معترض عنه، حکم بر برائت وی صادر می‌نماید. محکوم علیه پس از تحمل حدود ۱۱ سال حبس از زندان آزاد شده و به منظور احقاق حق دادخواست مطالبه خسارت مادی و معنوی ناشی از اجرای حکم قضایی طرح نموده است. پس از ارجاع دادخواست به شعبه ۲۰ دادگاه حقوقی مجتمع قضایی شهید بهشتی دادگاه به موجب دادنامه شماره ۱۹۴۵۳۲۰۸۰۰۱۹۴۵۳۲۰۸ مورخ ۱۴۰۳/۱۱/۳۰ حکم به محکومیت وزارت دادگستری به پرداخت یک فقره دیه کامل بابت جبران حداقل خسارت معنوی و همچنین پرداخت مبلغ ۹/۷۸۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال به ازای ۳۹۱۲ روز حبس از جهت خسارت مادی سلب آزادی و همین‌طور مبلغ ۲/۷۵۱/۳۲۲/۱۱۰ ریال از جهت خسارت مادی ناشی از محرومیت از اشتغال صادر کرده است و شعبه ۲۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران به شرح دادنامه شماره ۱۲۳۲۹۴۹۵ مورخ ۱۴۰۴/۰۷/۰۷ ضمن رد اعتراض صورت گرفته، دادنامه تجدیدنظرخواسته را عیناً تأیید

می‌نماید. با درخواست وزارت دادگستری و بررسی پرونده در حوزه معاونت قضایی به شرح ذیل نسبت به آراء صادره اعلام اشکال شده است: «با توجه به اینکه قانونگذار تعیین تکلیف در خصوص جبران خسارت اشخاصی که در جریان تحقیقات مقدماتی و دادرسی به هر علت بازداشت می‌شوند و از سوی مراجع قضایی حکم برائت یا قرار منع تعقیب در مورد آنان صادر شود را به موجب مواد ۲۵۵ تا ۲۶۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و آیین‌نامه اجرایی شیوه رسیدگی و اجرای آراء کمیسیون‌های استانی و ملی جبران خسارات ناشی از بازداشت موضوع ماده ۲۶۱ از قانون مذکور، به کمیسیون‌های استانی و ملی جبران خسارت ناشی از بازداشت واگذار نموده است و این امر عموم و اطلاق ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰ و ماده ۲۴ آیین‌نامه اجرایی این قانون را تخصیص زده و مقید نموده است، از این رو و صرف‌نظر از اینکه بر دادنامه موضوع دادخواهی اشکالات ماهوی و قانونی عدیده وارد می‌باشد، از آنجا که دادگاه صادرکننده رأی صلاحیت رسیدگی به موضوع را نداشته و بدون رعایت اصول و تشریفات رسیدگی نسبت به صدور حکم اقدام نموده است و رأی نیز خلاف شرع بین می‌باشد» با پیشنهاد تجویز اعاده دادرسی و موافقت ریاست محترم قوه قضاییه پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و حسب دستور جهت رسیدگی به این شعبه ارجاع شده است.»

سپس نوبت به «رأی شعبه» می‌رسد:

«همان‌گونه که در گزارش مشاوران حوزه معاونت قضایی اعلام گردیده است موضوع دعوی خواهان از مصادیق ماده ۲۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری می‌باشد و محاکم نسبت به دعوی مطروحه اختیار رسیدگی و صدور حکم نداشته‌اند و خواهان صرفاً می‌تواند از مجری کمیسیون ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی کیفری جهت استیفاء حقوق خود اقدام نماید لذا آراء صادره واجد ایراد و خلاف بین شرع می‌باشند و با پذیرش اعاده دادرسی و مستنداً به ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی مرقوم با نقض دادنامه شماره ۰۱۳۳۲۹۴۹۵ صادره از شعبه ۲۵ دادگاه تجدیدنظر تهران و دادنامه شماره ۱۴۰۴/۰۷/۰۷ صادره از شعبه ۲۰ دادگاه عمومی حقوقی به استناد ماده ۲ قانون

آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی قرار رد دعوی خواهان را صادر و اعلام می‌دارد. این رأی قطعی است.»

ب. زمینه

۱. از پرونده‌های دشوار

رونالد دورکین در آثار خود از «پرونده‌های دشوار» سخن گفته بود. این پرونده‌ها، که «پاسخ در آنها به‌روشنی در قانون یا رویه قضایی بیان نشده است» (Dworkin, 1975, p. 1057)، زمانی پدید می‌آیند که نتوان «دعویی خاص را مطابق یک قاعده حقوقی روشن که از پیش از سوی یک نهاد مقرر شده باشد طرح کرد» (Dworkin, 1977, p. 81). در نظر دورکین، قاضی، در این دست از پرونده‌ها و دعاوی، ناچار است از «اعمال» یا «اجرای» ساده قاعده حقوقی در فرضی معین فراتر رود و برای همین هم حقوقدان پرآوازه آمریکایی کوشیده بود نظریه‌ای خاص برای یافتن راه حل در این گونه دعاوی تدارک ببیند. این حرف دورکین که گاه پرونده‌هایی در دادگستری یافت می‌شود که قاعده حقوقی روشنی که هیچ کس در حدود و اعتبارش تردید نداشته باشد پاسخ آنها را معلوم نمی‌کند، فارغ از راهی که او برای حل این گونه پرونده‌ها پیشنهاد می‌کند، در مورد پرونده ما راست درمی‌آید، به شرط آنکه در «فرضیه حقوقی» پرونده مان تأمل کنیم.

تنی چند از آنان که خواسته‌اند ساختمان منطقی برای قواعد حقوقی طراحی کنند یا بعضی از کسانی که مدعی کشف چنین ساختمانی شده‌اند هر قاعده حقوقی را به دو بخش تقسیم کرده‌اند: «فرضیه حقوقی» و «حکم». «فرضیه حقوقی»، یا «فرض» یا «شرط»، همان واقعه حقوقی‌یی است که می‌تواند اثری حقوقی به بار بیاورد، و اثر حقوقی آن واقعه هم «حکم» یا «نتیجه» قاعده است. با این حساب، برای مثال، در ماده ۳۱۲ قانون مدنی^۱ دو قاعده حقوقی مقرر شده است. در قاعده نخست، جبران خسارت در فرض پیدانشدن مال مغضوب مثلی، «هرگاه مال مغضوب مثلی بوده و مثل آن پیدا نشود» فرضیه

۱ ماده ۳۱۲ قانون مدنی: «هرگاه مال مغضوب مثلی بوده و مثل آن پیدا نشود غاصب باید قیمت حین‌الاداء را بدهد و اگر مثل موجود بوده و از مالیت افتاده باشد باید آخرین قیمت آن را بدهد.»

و «غاصب باید قیمت حین‌الاداء را بدهد» حکم قاعده است. در قاعده دوم، یعنی جبران خسارت در فرض از مالیت افتادن مال مغضوب مثلی، «اگر مثل موجود بوده و از مالیت افتاده باشد» فرضیه و «باید آخرین قیمت آن را بدهد» حکم قاعده است.^۱ وقتی با در نظر گرفتن این نکته به پرونده خود باز می‌گردیم، می‌بینیم که حرف دورکین در مورد پرونده ما از این جهت درست از کار درمی‌آید که هیچ قاعده روشنی در خصوص پرونده ما از پیش مقرر نشده است. به زبانی که تازه آموخته‌ایم، هیچ قاعده حقوقی در نظام حقوقی ما پیدا نمی‌شود که به صراحت فرضیه حقوقی پرونده ما را پیش‌بینی و حکمش را معلوم کرده باشد. در پرونده ما کسی را محکوم و بعد از تحمل یازده سال زندان با اثبات بی‌گناهی و صدور حکم برائت از زندان آزاد کرده بودند. دیدیم که شکایت محکوم بی‌گناه به دلیل بازنشستگی قاضی صادرکننده رأی محکومیت به نتیجه نرسیده بود، اما، برای اینکه فرضیه ما دقیق‌تر شود و در چون و چرا را ببندیم، باید تصور کنیم که، در این مورد، هیچ اشتباه و تقصیری از قاضی صادرکننده رأی سر نزده است. یعنی باید تصور کنیم که در فرضیه ما، حتی اگر دادگاه عالی انتظامی قضات به موضوع رسیدگی می‌کرد، سرانجام به این نتیجه می‌رسید که، از اساس، تقصیر یا اشتباهی رخ نداده است. این فرض، با همه غرابت ظاهری‌اش، نه محال است نه بعید؛ چه بسا، پس از قطعی شدن و اجرای حکم محکومیت، اسناد تازه‌ای به دست بیاید که در زمان صدور و اجرای حکم در دسترس دادگاه نبوده است و یا اینکه پیشرفت‌های پزشکی قانونی و فنون جرم‌یابی بی‌گناهی محکومی را به اثبات برساند. در این حالات، با اینکه بی‌گناهی محکوم مسلم است، باز هم نمی‌توان قاضی را در صدور حکم محکومیت او مقصر یا اشتباه‌کار دانست. به علاوه، در بسیاری از این پرونده‌ها، خاصه وقتی بزه دیده معینی در میان نیست، نظیر جرایم مربوط به مواد مخدر، جرم با شهادت و سوگند و مثل آن ثابت نشده است که بتوان بار مسئولیت را بر عهده کسانی گذاشت که به نحوی در اثبات وقوع جرم دخیل بوده‌اند. بنابراین، در فرضیه حقوقی ما، کسی، بدون تقصیر یا اشتباه قاضی یا حتی شخص دیگری، محکوم به تحمل مجازات می‌شود و بعد،

۱. برای مطالعه در باب ساختمان منطقی قواعد حقوقی، رجوع کنید به: (فلسفی، ۱۳۹۹، صص. ۶۲۱-۶۳۰).

به‌ویژه پس از تحمل تمام یا بخشی از این مجازات، بی‌گناهی‌اش به موجب حکم برائت اثبات می‌گردد. در این فرض، قاضی برای اینکه بتواند تکلیف دعوای خواهان و خواسته‌های او را مشخص کند باید به سه سؤال پاسخ بدهد یعنی سه حکم را به دست آورد: یکی اینکه مرجع صالح برای رسیدگی به این دعوا کجاست؛ دوم اینکه آیا مطالبه خسارت در این فرض ممکن است و، اگر جواب مثبت است، مسئول جبران خسارت کیست؛ و در نهایت اینکه میزان خسارت چه اندازه است و به چه طریقی می‌توان آن را جبران کرد. پیش‌تر ادعا کردیم که دشواری این پرونده در این است که پاسخ هیچ‌یک از این سؤالها به‌صراحت و روشنی در قواعد حقوقی مسلم‌مانیامده است و حالا وقت اثبات این ادعاست. برای این کار، باید قواعد حقوقی مربوط به جبران خسارت محکومان بی‌گناه را یک به یک از نظر بگذرانیم و بهتر است این کار را با رفیع‌ترین قانون در سلسله‌مراتب منابع حقوقی‌مان آغاز کنیم، با قانون اساسی.

۲. قواعد جبران خسارت در قانون اساسی و قانون نظارت بر رفتار قضات

در اصل ۱۷۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است: «هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص، ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد، در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت خسارت به وسیله دولت جبران می‌شود، و در هر حال از متهم اعاده حیثیت می‌گردد.»

تدوین‌کنندگان قانون اساسی، به جای اینکه یک ارزش حقوقی یعنی لزوم جبران خسارت زیان‌دیدگان از اعمال یا اعمال قوه قضاییه را در قالب یک اصل قانون اساسی بریزند و شیوه و حدود این جبران را به قوانین عادی واگذارند، خواسته‌اند چند قاعده حقوقی برای این کار تدوین کنند که نتیجه‌اش هم سرگردانی نظام حقوقی است و هم کاسته شدن از ارزش واقعی قانون اساسی.^۱ از نخستین عبارات این اصل برمی‌آید که حکم

۱ مراد از «اصل» ارزشی بنیادین است که صورت حقوقی پیدا کرده و ضامن حکومت قانون و انعکاس‌دهنده وظایف دولت است. اصل، در این معنا، صورت کامل ارزش حقوقی است. مثل اینکه وقتی در بافت قانون اساسی از اصل

آن، مسئولیت قاضی یا دولت برای جبران خسارت، تنها در فرضی جاری می شود که ضرر مادی یا معنوی در اثر «تقصیر» یا «اشتباه» قاضی به کسی وارد شده باشد. در این حالات، اگر این زیان ناشی از «تقصیر» باشد، جبران آن بر عهده مقصر است؛ ولی اگر حاصل «اشتباه» باشد، دولت آن را جبران خواهد کرد. با این حال، عبارت «در غیر این صورت» پس از «در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی» و «در صورت تقصیر مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است» به ابهام متن افزوده است، چندان که نمی توان به قطعیت گفت مراد از «در غیر این صورت» فقط زمانی است که اشتباه واقع شده ولی تقصیری رخ نداده است و یا اینکه عبارت «در غیر این صورت» شامل فرضی هم می شود که از اساس تقصیر یا اشتباهی رخ نداده باشد. ضرورت اعاده حیثیت متهم «در هر حال» هم متن را مبهم تر می کند، چون دشوار بتوان اعاده حیثیت متهم را مشروط به خطا و اشتباه قاضی کرد. حقوقدانان ما برای حل این دشواریها راههایی جستجو کرده اند که به آنها باز خواهیم گشت، اما پیش از آن باید ببینیم که قوانین عادی این اصل را در نظام حقوقی ما چگونه تعبیر کرده اند، چون نمی توان مسائلی به این مهمی را با چند قاعده لفظی نظیر «رجوع استثناء بعد از جملات متعدد» حل کرد.

در ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات، آیین رسیدگی به دعاوی مطالبه خسارت این اصل از قانون اساسی پیش بینی شده است:

«رسیدگی به دعوای جبران خسارت ناشی از اشتباه یا تقصیر قاضی موضوع اصل یکصد و هفتاد و یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در صلاحیت دادگاه عمومی تهران است. رسیدگی به دعوای مذکور در دادگاه عمومی منوط به احراز تقصیر یا اشتباه قاضی در دادگاه عالی است.

«حق دادخواهی» سخن می رود، صورت کامل و بلا شرط آن مورد نظر است؛ هر چند بدون تردید برای تعین و تجسم اصول لازم است که «قواعد»ی مشروط مقرر گردد که «بازگوکننده اختلاف و تعارض و مغایرت» اند و هر کدام تحقق فرضی را پیش بینی و حکمش را معین می کنند. (برای مطالعه بیش تر در این باره، رجوع کنید به: فلسفی، ۱۳۹۹، ص. بیست و پنج)

تبصره - تعلیق تعقیب یا موقوفی تعقیب انتظامی یا عدم تشکیل پرونده مانع از رسیدگی دادگاه عالی به اصل وقوع تقصیر یا اشتباه قاضی نیست.»

در این ماده چند قاعده هست. یکی اینکه رسیدگی به دعوای جبران خسارت اصل ۱۷۱ قانون اساسی منوط به احراز تقصیر یا اشتباه قاضی در دادگاه عالی است. اگر، از این ماده، انحصار دعوای جبران خسارت به فرض تقصیر یا اشتباه قاضی برداشت شود، که باید انصاف داد این برداشت با ظاهر آن سازگار است، معنایش این خواهد بود که اگر قاضی مرتکب تقصیر یا اشتباهی نشده باشد، بی‌گناهی که محکوم شده و زیان دیده است نمی‌تواند خسارت خود را از دولت یا قاضی مطالبه کند. در قاعده دیگر، مرجع رسیدگی به دعوای جبران خسارت ناشی از اشتباه یا تقصیر قاضی دادگاه عمومی تهران معین شده است. سومین قاعده، قاعده مذکور در تبصره این ماده، مقرر کرده است که تعلیق تعقیب یا موقوفی تعقیب انتظامی یا عدم تشکیل پرونده مانع از رسیدگی دادگاه عالی انتظامی قضات به اصل وقوع تقصیر یا اشتباه قاضی نیست. به این ترتیب، اگرچه قاضی صادرکننده حکم محکومیت اولیه در پرونده ما بازنشسته شده و به حکم ماده ۲۵ همین قانون قرار موقوفی تعقیب درباره او صادر شده بود، اما دادگاه عالی انتظامی قضات باید به اصل وقوع تقصیر یا اشتباه قاضی رسیدگی می‌کرد. ما هم، برای همین، فرضیه خود را به موردی اختصاص دادیم که حتی با رسیدگی دادگاه عالی مشخص شود که تقصیر یا اشتباهی از سوی قاضی رخ نداده و، در نتیجه، رأی وحدت رویه شماره ۷۹۱ مورخ ۱۳۹۹/۰۴/۱۷ هیئت عمومی دیوان عالی کشور^۱، که در واقع تکرار مفاد ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات است، نمی‌تواند سرنوشت پرونده ما را معلوم کند.

^۱ رأی وحدت رویه شماره ۷۹۱ مورخ ۱۳۹۹/۰۴/۱۷ هیئت عمومی دیوان عالی کشور: «با عنایت به ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰/۰۷/۱۷ رسیدگی به دعوای جبران خسارت ناشی از تقصیر یا اشتباه قاضی موضوع اصل ۱۷۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در دادگاه عمومی حقوقی تهران منوط به احراز تقصیر یا اشتباه قاضی در دادگاه عالی انتظامی قضات است. بنابراین مدعی ورود خسارت مذکور ابتدا باید درخواست خود را به دادگاه عالی انتظامی قضات تقدیم و پس از احراز تقصیر یا اشتباه قاضی، دعوا را حسب مورد، به طرفیت قاضی مقصر یا دولت در دادگاه عمومی حقوقی صالح اقامه کند.»

۳. قواعد جبران خسارت در قانون مجازات اسلامی

دیدیم که از اصل ۱۷۱ قانون اساسی و قانون نظارت بر رفتار انتظامی قضات نمی‌توان حکم به مسئولیت یا فقدان مسئولیت دولت یا قاضی را در فرضی که خطا و اشتباهی در کار نباشد به دست آورد. با این همه، در دیگر قوانین، قواعدی پیدا می‌شود که مسئولیت دولت را مقید به تقصیر و اشتباه نکرده باشد. برای مثال، در ماده ۱۳ قانون مجازات اسلامی آمده است:

«حکم به مجازات یا اقدام تأمینی و تربیتی و اجرای آنها حسب مورد نباید از میزان کیفیتی که در قانون یا حکم دادگاه مشخص شده است تجاوز کند و هرگونه صدمه و خسارتی که از این جهت حاصل شود، در صورتی که از روی عمد یا تقصیر باشد حسب مورد موجب مسئولیت کیفری و مدنی است و در غیر این صورت، خسارت از بیت‌المال جبران می‌شود.»

تفاوت فرض این ماده با فرضیه ما در این است که در اینجا خدشه‌ای به اصل محکومیت وارد نیست و فقط میزان مجازات از حدود قانونی یا قضایی تجاوز کرده است، در حالی که در فرضیه ما از ابتدا کسی به خاطر جرم نکرده محکوم شده بود. بنابراین نمی‌توان همین ماده را مستقیم در پرونده ما هم به کار بست. با این حال، این ماده از این جهت به کار می‌آید که در آن، برخلاف ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات، جبران خسارت وابسته به تقصیر یا اشتباه قاضی نشده و بیت‌المال، همان دولت، مسئول جبران خسارتی است که بدون عمد یا تقصیر به محکوم وارد شده است. البته در این ماده همچنان، در فرض عمد یا تقصیر، شخص قاضی مسئول جبران خسارت است و دولت تنها در فرضی باید خسارت را جبران کند که عمد یا تقصیری در کار نباشد.

اگر این ماده را در کنار ماده ۴۸۶ همین قانون بگذاریم، تصویر کامل‌تری از نظام جبران خسارت محکومان بی‌گناه در قانون مجازات اسلامی به دست می‌آید. طبق ماده ۴۸۶ این قانون:

«هرگاه پس از اجرای حکم قصاص، حد یا تعزیر که موجب قتل، یا صدمه بدنی شده است پرونده در دادگاه صالح طبق مقررات آیین دادرسی، رسیدگی مجدد شده و عدم

صحت آن حکم ثابت شود، دادگاه رسیدگی کننده مجدد، حکم پرداخت دیه از بیت المال را صادر و پرونده را با ذکر مستندات، جهت رسیدگی به مرجع قضایی مربوط ارسال می نماید تا طبق مقررات رسیدگی شود. در صورت ثبوت عمد یا تقصیر از طرف قاضی صادرکننده حکم قطعی، وی ضامن است و به حکم مرجع مذکور، حسب مورد به قصاص یا تعزیر مقرر در کتاب پنجم تعزیرات و بازگرداندن دیه به بیت المال محکوم می شود.»

این ماده هم از این جهت به کار ما می آید که، برای جبران خسارت، صرف صحیح نبودن رأی را کافی دانسته و آن را محتاج وقوع عمد یا تقصیر و اشتباه قاضی نکرده است، اما چون منحصر به وقوع «قتل» یا «صدمه بدنی» است با فرض ما، که زندانی شدن محکوم بی گناه است، یکسان نیست.

با این حال، در قانون مجازات اسلامی موادی هست که با این مواد در تعارض است. مطابق ماده ۱۶۳ همین قانون:

«اگر پس از اجرای حکم، دلیل اثبات کننده جرم باطل گردد، مانند آنکه در دادگاه مشخص شود که مجرم، شخص دیگری بوده یا اینکه جرم رخ نداده است و متهم به علت اجرای حکم، دچار آسیب بدنی، جانی یا خسارت مالی شده باشد، کسانی که ایراد آسیب یا خسارت مذکور، مستند به آنان است، اعم از اداکننده سوگند، شاکی یا شاهد حسب مورد به قصاص یا پرداخت دیه یا تعزیر مقرر در قانون و جبران خسارت مالی محکوم می شوند.»

در این ماده، بر خلاف مواد قبل، مسئول جبران خسارت تنها کسانی اند که دلیل اثبات جرم را فراهم کرده اند و محکومیت ناروا به آنها منتسب می شود. از نظر منطقی می توان تعارض این ماده با مواد قبلی را با انگشت گذاشتن بر دایره فرضیه هایشان رفع کرد: در مواد قبل، خسارت ناشی از صحیح نبودن حکم بود و چون تصمیم گیری نهایی و نتیجه گیری از دلایل دعوا با قاضی است و چون به هر حال می توان دولت را مسئول جبران خسارت ناشی از اعمال کارکنان خود فرض کرد، مسئولیت جبران خسارت با دولت بود؛ اما در اینجا زیان منتسب به کسی است که رابطه ای با دولت ندارد، بنابراین مسئول جبران زیان هم خود اوست، نه دولت. به تعبیر دیگر، با اینکه در ماده ۴۸۶ این قانون، صرف صحیح نبودن رأی

سبب مسئولیت دولت در جبران خسارت می‌شد و فرقی نمی‌کرد که این صحیح نبودن ناشی از استنباط قاضی باشد و یا بی‌اعتباری دلایل؛ اما این قاعده عام در بی‌اعتباری دلایل تخصیص خورده و در این مورد مسئولیت جبران خسارت بر عهده فراهم‌کننده آن دلیل یا دلایل است. پذیرفتن این تخصیص بسیار دشوار است، چون دعوای کیفری، دست‌کم در مورد دعوای عمومی، از سوی دولت اقامه می‌شود و قاضی هم، جز موارد استثنایی در فرض وجود دلایل قانونی‌یی که موظف به پذیرش آنهاست، در رد و قبول و سنجش دلایل آزاد است. بنابراین، اگر می‌شد به‌نوعی فرض ماده ۱۶۳ را به موردی کشاند که دعوای خصوصی برای مطالبه مجازات جرایم قابل‌گذشت طرح شده باشد و قاضی هم با تکیه بر دلایل قانونی رأی داده باشد، باز این تخصیص محملی داشت، اما این کار با صورت فعلی تنظیم این مواد آسان نیست و ناچار باید وجود این تعارض نهفته در قانون مجازات اسلامی را پذیرفت.

۴. قواعد جبران خسارت در قانون آیین دادرسی کیفری

جبران خسارت بدون عمد و تقصیر را می‌توان در قانون آیین دادرسی کیفری در دو مورد بازرسی و بازداشت موقت دید. مطابق ماده ۱۴۵ قانون آیین دادرسی کیفری:

«در صورتی که متصرف منزل و مکان و یا اشیاء مورد بازرسی، از بازکردن محلها و اشیاء بسته خودداری کند، بازپرس می‌تواند دستور بازگشایی آنها را بدهد، اما تا حد امکان باید از اقداماتی که موجب ورود خسارت می‌گردد، خودداری شود.

تبصره - در صورتی که در اجرای این ماده، خسارت مادی وارد شود و به موجب تصمیم قطعی، قرار منع یا موقوفی تعقیب و یا حکم برائت صادر شود، همچنین مواردی که امتناع کننده شخص مجرم نباشد حتی اگر موضوع به صدور قرار جلب به دادرسی یا محکومیت متهم منجر شود، دولت مسئول جبران خسارت است، مگر آنکه تقصیر بازپرس یا سایر ماموران محرز شود که در این صورت، دولت جبران خسارت می‌کند و به بازپرس و یا ماموران مقصر مراجعه می‌نماید.»

این قاعده، گرچه به خسارات ناشی از بازرسی محدود شده است و به جبران خسارت حاصل از اجرای حکم نمی‌پردازد، از این جهت مفید به بحث ماست که دولت را مسئول

جبران خسارات مادی واردشده به کسی دانسته که اموالش مورد بازرسی قرار گرفته اما بعد قرار منع یا موقوفی تعقیب و یا حکم برائت در حقیق صادر شده است. ترتیب جبران خسارت در این مورد، به این شیوه که حتی در فرض تقصیر بازپرس دولتی مسئول جبران خسارت است و اوست که باید به زیان‌زننده مقصر رجوع کند، در دیگر قواعدی که از نظر گذرانیم به این صراحت نیامده بود.

ماده ۲۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری حتی از این هم به فرض ما نزدیک‌تر است. در این ماده می‌خوانیم:

«اشخاصی که در جریان تحقیقات مقدماتی و دادرسی به هر علت بازداشت می‌شوند و از سوی مراجع قضایی، حکم برائت یا قرار منع تعقیب در مورد آنان صادر شود، می‌توانند با رعایت ماده ۱۴ این قانون خسارت ایام بازداشت را از دولت مطالبه کنند.»

این ماده تنها در خصوص «بازداشت مقدماتی» در جریان «تحقیقات مقدماتی و دادرسی» حکمی مقرر کرده است و در آن هیچ حرفی از کسی که پس از تحمل زندان بی‌گناهی‌اش ثابت شده باشد نیست. این نکته ما را از اجرای مستقیم آن در پرونده‌مان باز می‌دارد، به خصوص با توجه به اینکه، به حکم ماده ۵۱۵ همین قانون، که مفاد آن سالهاست در حقوق ما جاری است و در زمان صدور حکم و اجرای مجازات خواهان ما هم لازم‌الاجرا بوده است، به محض صدور حکم قطعی محکومیت، مدت بازداشت یا تحت‌نظر به عنوان «حبس» محاسبه می‌شود. بنابراین، محکوم بی‌گناه نمی‌تواند مدت حبس ناروایی را که تحمل کرده است، حتی در زمانی که حکم او صادر یا قطعی نشده بود و هنوز شکل بازداشت موقت داشت، مطابق سازوکار مربوط به جبران خسارت بازداشت موقت مطالبه کند.

اما، گذشته از این، مفصل‌ترین آیین و قواعد مربوط به جبران خسارت بی‌گناهان در همین مورد پیش‌بینی شده است. ماده ۲۵۶ این قانون مواردی را می‌شمارد که در آنها بازداشت‌شده بی‌گناه مستحق دریافت خسارت نیست که عبارتند از: خودداری از ارائه اسناد بی‌گناهی، قراردادن خود در مظان اتهام به منظور فراری دادن مرتکب جرم، فراهم آوردن موجبات بازداشت به‌ناحق، بازداشت‌بودن همزمان به علت قانونی دیگر.

ماده ۲۵۷ و ۲۵۸ این قانون مرجع صالح به جبران خسارت بازداشت‌شدگان بی گناه را «کمیسیون‌های جبران خسارت» قرار می‌دهد و مرور زمان و آیین ویژه‌ای برای مطالبه خسارت معین می‌کند. به حکم ماده ۲۵۷:

«شخص بازداشت‌شده باید ظرف شش ماه از تاریخ ابلاغ رأی قطعی حاکی از بی‌گناهی خود، درخواست جبران خسارت را به کمیسیون استانی، متشکل از سه نفر از قضات دادگاه تجدیدنظر استان به انتخاب رئیس قوه قضاییه تقدیم کند. کمیسیون در صورت احراز شرایط مقرر در این قانون، حکم به پرداخت خسارت صادر می‌کند. در صورت رد درخواست، این شخص می‌تواند ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ، اعتراض خود را به کمیسیون موضوع ماده ۲۵۸ این قانون اعلام کند.»

و بنا بر ماده ۲۵۸:

«رسیدگی به اعتراض شخص بازداشت‌شده، در کمیسیون ملی جبران خسارت متشکل از رئیس دیوان عالی کشور یا یکی از معاونان وی و دو نفر از قضات دیوان عالی کشور به انتخاب رئیس قوه قضاییه به عمل می‌آید. رأی کمیسیون قطعی است.»

ماده ۲۵۹ هم حدود مسئولیت و شیوه رجوع به مسئول را معین می‌کند:

«جبران خسارت موضوع ماده ۲۵۵ این قانون بر عهده دولت است و در صورتی که بازداشت بر اثر اعلام مغرضانه جرم، شهادت کذب و یا تقصیر مقامات قضایی باشد، دولت پس از جبران خسارت می‌تواند به مسئول اصلی مراجعه کند.»

این ماده از تبصره ماده ۱۴۵ همین قانون در خصوص مسئولیت دولت در جبران خسارت و رجوع به مسئول واقعی دقیق‌تر تنظیم شده است، چون برای مثال در اینجا رجوع دولت به مسئول واقعی تنها «پس از جبران خسارت» ممکن است، در حالی که در آن ماده چنین قیدی به صراحت نیامده بود.

با این حال، تعارضی که در قانون مجازات اسلامی وجود داشت، در قانون آیین دادرسی کیفری هم پیدا می‌شود. چرا که در ماده ۵۱۸ آن آمده است:

«قاضی اجرای احکام کیفری مکلف است دستور تعیین وقت پرونده محکوم به حبس را به گونه‌ای صادر کند که حداقل ده روز پیش از اتمام مدت حبس، پرونده تحت نظر قرار

گیرد تا با تعیین تاریخ اتمام مدت حبس محکوم علیه، دستور آزادی وی را در تاریخ یادشده صادر و به زندان اعلام کند. رئیس زندان نیز مکلف است پس از اتمام مدت حبس چنانچه محکوم علیه به اتهام دیگری در بازداشت نباشد، فوری برای آزادی زندانی اقدام نماید و نتیجه اقدامات را بلافاصله به قاضی اجرای احکام کیفری اعلام کند.

تبصره: در صورتی که تخلف از این ماده منجر به حبس بیش از مدت مقرر در رأی گردد، قاضی اجرای احکام کیفری علاوه بر محکومیت انتظامی تا درجه چهار، طبق مواد ۱۴ و ۲۵۵ این قانون مسئول پرداخت خسارت حبس اضافی به محکوم علیه است.»

در این مورد، تعارض حتی از قانون مجازات هم آشکارتر است. در تبصره ماده ۵۱۸ این قانون، شخص قاضی اجرای احکام کیفری مسئول جبران خسارت است، در حالی که در ماده ۲۵۹ این قانون، دولت مسئول جبران خسارت بود و تنها پس از جبران خسارت می توانست به قاضی خطاکار رجوع کند.

رابطه این ماده با ماده ۱۳ قانون مجازات اسلامی هم روشن نیست، مگر اینکه گفته شود فرض تبصره ماده ۵۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری یکی از تقصیرهای خاص و منصوصی است که قاعده عام آن در ماده ۱۳ قانون مجازات اسلامی آمده است. بنابراین اگر فرضیه تبصره ماده ۵۱۸ رخ دهد، تقصیر قاضی مفروض است و اوست که باید خسارت را جبران کند.

۵. قواعد جبران خسارت در قانون مسئولیت مدنی

آنچه تا به حال گفتیم جملگی از مواردی بود که دولت یا قاضی را مسئول جبران خسارت می کرد. در قانون مسئولیت مدنی ماده ای آمده که رافع مسئولیت دولت است. بنا بر ماده ۱۱ این قانون:

«کارمندان دولت و شهرداری ها و مؤسسات وابسته به آنها که به مناسبت انجام وظیفه عمداً یا در نتیجه بی احتیاطی خساراتی به اشخاص وارد نمایند شخصاً مسئول جبران خسارت وارده می باشند ولی هرگاه خسارات وارده مستند به عمل آنان نبوده و مربوط به نقص وسائل ادارات و مؤسسات مزبور باشد در این صورت جبران خسارت بر عهده اداره یا مؤسسه مربوطه است ولی در مورد اعمال حاکمیت دولت هرگاه اقداماتی که برحسب

ضرورت برای تأمین منافع اجتماعی طبق قانون به عمل آید و موجب ضرر دیگری شود دولت مجبور به پرداخت خسارات نخواهد بود.»

آخرین جملات این ماده، مطابق برداشتی که بسیاری از حقوقدانان ما از آن عرضه کرده‌اند و درباره آن سخن خواهیم گفت، می‌تواند به معنای رفع کامل مسئولیت جبران خسارت از سوی دولت در اعمال حاکمیت گرفته شود. در این صورت، چون قاعده خاصی به لزوم جبران خسارت در فرضیه ما حکم نکرده و از آنجا که قاعده عام هم، طبق این ماده، مسئول نبودن دولت به جبران خسارت ناشی از اعمال حاکمیتی است که صدور حکم از سوی قوه قضائیه هم از جمله آنهاست، شاید می‌شد گفت که صدور حکم به جبران خسارت در فرضیه ما ممکن نیست. اما نکته اینجاست که قانون مسئولیت مدنی در سال ۱۳۳۹ از تصویب گذشته است و چون حکم قسمت پایانی ماده ۱۱ آن با نظام‌های جدیدی که درباره جبران خسارت از سوی دولت در حقوق ما وجود دارد سازگار نیست، منسوخ‌شمردن یا تخصیص این بخش از ماده ۱۱، حداقل در خصوص اعمال قوه قضائیه که اکنون موضوع بحث ماست، راحت‌تر از جمع آن با دیگر قواعد معتبر است.

پ. شرح

۶. در جستجوی پاسخ‌های مسنجم در میان قواعد پریشان

گفته‌اند که هیچ‌گاه قواعد حقوقی تا بدین اندازه «زیاده از حد»، «متناقض» و «ناپایدار» نبوده‌اند و این را به طور کلی خصلت حقوق در عصر ما شمرده‌اند.^۱ با این همه، این امر یگانه دلیل تعارض و تناقضی که دیدیم نیست. قانونگذاران ما، به طور خاص، چندان دلبسته اندیشه‌ها و باورهای خود هستند که دشوار بتوانند قواعدی منسجم و هماهنگ پدید آورند. اینان می‌کوشند تناقضات بنیادین میان قواعد خود را با فنون قانونگذاری و ریزه‌کاری‌های لفظی حل کنند، غافل از اینکه یا بی‌توجه به اینکه این تناقضات بنیادین، حتی اگر به ترفندهایی در عالم نظر پوشیده بماند، در عمل آشکار می‌شود و به چشم همه، حتی آنان که در حقوق تحصیل نکرده‌اند، می‌آید.

۱ از جمله بنگرید به (Bergel, 2016, n° 2) که از این نکته به اهمیت «روش‌شناسی حقوقی» می‌رسد.

در خصوص جبران خسارت محکومان بی گناه چند مرجع خاص در قوانین پیش‌بینی شده است. در قانون نظارت بر رفتار قضات، مرجع صالح برای اثبات خطا و اشتباه قاضی دادگاه عالی انتظامی قضات قرار گرفته و بعد هم دادگاه عمومی تهران صالح به رسیدگی به دعوایی است که از پی اثبات تقصیر یا اشتباه علیه دولت یا قاضی اقامه می‌شود. این ماده تنها محدود به امور مدنی نیست، در امور کیفری هم راه دارد و هنوز در این باب نسخ صریح نشده است. در ماده ۴۸۶ قانون مجازات اسلامی، مرجع صدور حکم پرداخت دیه در فرض صحیح نبودن حکمی که منجر به قتل یا صدمه بدنی شده همان دادگاهی است که مجدداً به پرونده رسیدگی می‌کند. در ماده ۲۵۷ و ۲۵۸ قانون آیین دادرسی کیفری جبران خسارت بازداشت‌شدگان بی گناه بر عهده کمیسیون استانی متشکل از سه قاضی دادگاه تجدیدنظر استان به انتخاب رئیس قوه قضاییه است و رسیدگی به اعتراض به «حکم» یا «رد درخواست» این کمیسیون استانی در کمیسیون ملی جبران خسارت متشکل از رئیس دیوان عالی کشور یا یکی از معاونان او و دو نفر از قضات دیوان عالی کشور به انتخاب رئیس قوه قضاییه به عمل می‌آید.

در مورد صلاحیت، شاید بتوان دلایلی برای این تعدد مراجع، مثلاً نظام خاص حاکم بر جبران خسارت‌های بدنی در حقوق ایران یا لزوم اثبات اشتباه یا تقصیر قاضی در مرجع انتظامی یا لزوم تسریع رسیدگی در کمیسیون‌ها، دست و پا کرد، اما وقتی بحث به مسئول جبران خسارت می‌رسد تناقض و تعارض تشدید می‌شود. از ظاهر قانون اساسی برمی‌آید که جبران خسارات ناشی از اعمال قوه قضاییه تنها در فرض «تقصیر» یا «اشتباه» قاضی متصور است که بار جبران اولی را شخص قاضی می‌کشد و جبران دومی بر عهده دولت است. قانون نظارت بر رفتار انتظامی قضات هم این برداشت را تقویت می‌کند. از سوی دیگر، در ماده ۱۳ قانون مجازات اسلامی، در فرض عمد یا تقصیر، شخص قاضی باید خسارت را جبران کند، ولی در صورتی که عمد یا تقصیری نباشد جبران خسارت بر عهده دولت است. تبصره ماده ۵۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری هم فرضی خاص را پیش‌بینی می‌کند که در آن قاضی اجرای احکام محکومی را بیش از حد در حبس نگاه داشته و، شاید چون تقصیر او در اینجا به دلیل رعایت نکردن نظامات مقرر در این ماده مسلم است، خود

او باید خسارت را جبران کند. این مواد از یک جهت شبیه به ظاهر قانون اساسی است، چون، بنا بر آنها، در فرض عمد یا تقصیر قاضی، شخص او مسئول جبران خسارت است، اما از این جهت با قانون اساسی و قانون رفتار انتظامی قضات تفاوت می‌کند که در این فروض حتی اگر اشتباه و تقصیری هم نشده باشد باز دولت باید جبران خسارت ناروا را عهده‌دار شود. در کنار این مواد، حکم ماده ۱۶۳ قانون مجازات اسلامی را، که بنا بر آن مسئولیت جبران خسارت در فرضی که بی‌اعتباری دلیل اثبات جرم ثابت شود بر عهده فراهم‌کننده دلیل است، می‌توان محدودکننده مسئولیت دولت گرفت، چون دولت در این فرض خاص مسئول جبران خسارت نیست. اما، از طرف دیگر، در مواد ۴۸۶ قانون مجازات اسلامی، ۱۴۵ و ۲۵۵ تا ۲۶۱ قانون آیین دادرسی کیفری، نه تنها مثل مواد قبل، وقتی که اشتباه و تقصیری در کار نباشد، دولت در هر حال مسئول جبران خسارت بی‌گناهان شده است، بلکه حتی در فرضی که قاضی مرتکب عمد یا تقصیر شده باز این دولت است که ابتدا زیان را جبران می‌کند و بعد به زیان‌زننده اصلی رجوع می‌کند.

این تناقضات وقتی به بحث حدود خسارات وارده و شیوه جبران آنها می‌رسد فروکش می‌کند، هر چند آنجا هم به دلیل وجود قواعدی خاص، نظیر قاعده عام ممکن‌نبودن مطالبه خسارت مازاد بر دیه، به خصوص در فرضی که اجرای حکم منجر به قتل یا صدمه جسمی شده باشد، همچنان جای بحث و تردید هست، اما، گذشته از این، نفس اینکه سه نظام متفاوت مسئولیت دولت، که در یکی دولت اصلاً مسئول جبران خسارت بدون اشتباه نیست، در دیگری تنها مسئول جبران خسارات ناشی از اشتباه یا بدون اشتباه است و در فرض عمد و تقصیر خود قاضی باید پاسخگو باشد و در دیگری دولت در هر حال مسئول جبران خسارات ناشی از عمد، تقصیر یا اشتباه و بدون اشتباه است و در فرض عمد و تقصیر پس از جبران خسارت می‌تواند به مسئول واقعی رجوع کند، برای سردرگم کردن حقوقدانان کافی است. نویسندگان ما، برای حفظ انسجام نظری قواعد، و قضات هم، به دلیل اشتغالات عملی‌شان، بسیار کوشیده‌اند تا، از این کلاف سردرگم و پریشان، رشته یک نظام حقوقی منسجم و هماهنگ را ببافند، گرچه باید پذیرفت که این همه تشویش بر قلم آنها هم بی‌اثر نمانده است.

حال وقت آن است که ببینیم قضات پرونده ما چگونه، از میان این قواعد و اندیشه‌های حقوقی، راه خود را بسته و به سؤالی که برای حل پرونده لازم بوده است پاسخ گفته‌اند.

۷. مرجع دعوای جبران خسارت محکومان بی گناه

چون، مطابق ماده ۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی «تشخیص صلاحیت یا عدم صلاحیت هر دادگاه نسبت به دعوایی که به آن رجوع شده است با همان دادگاه است» و از آنجا که صلاحیت ذاتی امری است مربوط به نظم عمومی، هر دادگاه، پیش از رسیدگی ماهوی، اول باید به این بپردازد که آیا صلاحیت ذاتی رسیدگی به دعوایی را که در برابر اوست دارد یا نه و برای این کار هم نباید منتظر ایراد خوانده بماند.^۱ با این حال، چون در «امور حسبی و کلیه دعوای مدنی و بازگانی»، طبق مواد ۱ و ۱۰ قانون آیین دادرسی مدنی، اصل بر صلاحیت دادگاه عمومی است، معمولاً این دادگاهها مبانی صلاحیت خود را در هر پرونده به طور خاص ذکر نمی‌کنند. با این حال، در این مورد که تعدد مراجع رسیدگی و مرز نامعلوم صلاحیت هر کدام می‌تواند سبب سردرگمی شود، شاید اصل مستند و مستدل بودن آراء دادرسان را وامی‌داشت که صلاحیت خود را برای رسیدگی به این دعوا توجیه کنند. اما دادگاه بدوی و تجدیدنظر موضوع را به سکوت گذرانده‌اند و به نظر می‌رسد، با تکیه بر صلاحیت عام خود، نیازی به استدلال در این باره ندیده‌اند.

به دادگاه بدوی از این جهت نمی‌توان چندان خُرده گرفت، چون روشن است خوانده، که نه در جلسه رسیدگی حاضر شده و نه لایحه‌ای ارسال کرده، ایراد صلاحیت هم مطرح نکرده بود تا دادگاه بدوی خود را ملزم ببیند که آن را با استدلال رد کند و این دادگاه هم دفع دخل مقدر را لازم ندانسته تا ایرادهای احتمالی به صلاحیتش را، که خلاف اصل است، از قبل پاسخ دهد. اما آیا تجدیدنظر خواه ایرادی به صلاحیت گرفته و، با وجود این، دادگاه تجدیدنظر پاسخی به ایرادهای او نداده است؟ اگر چنین باشد، رأی دادگاه تجدیدنظر مستدل یا مستند نیست.

۱ برای مطالعه پیرامون نسبت صلاحیت ذاتی با نظم عمومی و ضرورت بررسی صلاحیت ذاتی از سوی قاضی رسیدگی‌کننده حتی بدون طرح ایراد از سوی خوانده، رجوع کنید به (متین‌دفتری، ۱۳۴۹، صص. ۴۱۵-۴۱۶).

ممکن است به این ایراد پاسخ دهند که مراد از مستدل و مستند بودن رأی این نیست که دادگاه به تمامی استدلالهای اصحاب دعوا پاسخ دهد و، چنان که گفته‌اند، قاضی موظف نیست که «طرف‌های دعوا را نسبت به صحت تصمیم خود قانع کند»^۱. اما حتی اگر این حرف درست باشد، آن را تنها از دادگاه بدوی می‌توان پذیرفت، چرا که، بنا بر ماده ۳۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی، صالح نبودن دادگاه صادرکننده رأی از جهات تجدیدنظرخواهی است و دادگاه تجدیدنظر موظف است در صورت مطرح‌شدنش به آن رسیدگی کند. بنابراین، اگر تجدیدنظرخواه مدعی صالح نبودن دادگاه بدوی شده است و دادگاه تجدیدنظر با وجود این در باب صلاحیت حرفی نزده، باید پذیرفت که رأی‌اش در این خصوص مستند یا مستدل نیست، چون بر خلاف دادگاه بدوی نمی‌توانسته به مفروض بودن صلاحیت عام دادگاه‌های عمومی پشت گرم بماند و می‌بایست رسیدگی به جهات تجدیدنظرخواهی را در رأی خود بازتاب می‌داد. هرچند این ایراد تنها در صورتی به دادگاه تجدیدنظر وارد است که تجدیدنظرخواه ایراد صلاحیت را مطرح کرده باشد، امری که در این پرونده اصلاً بعید نیست، با این حال، از آنجا که تجدیدنظرخواهی در اختیار ما نیست، باید از آن بگذریم و این خود ایراد دیگری است بر دادگاه تجدیدنظر که جهات تجدیدنظرخواهی را دست کم به اختصار در رأیش ذکر نکرده است.^۲

۱ برای دیدن عبارت اخیر و شرح این اندیشه، رجوع کنید به: (Cadiet et al., 2013, n° 196).

۲ اگر بپذیریم که برای مستدل و مستند بودن رأی باید اسباب موجه آن کافی باشد، از جمله اینکه دادگاه به تمامی خواسته‌های خواهان پاسخ گفته و نظر خود را در خصوص تک تک آنها توجیه کرده باشد (برای دیدن این نظر و مبانی آن، رجوع کنید به: Guinchard al., 2022, 1155) و در یاد داشته باشیم که دادگاه باید به حکم ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی «موضوع دعوا و درخواست طرفین» را در رأی خود بیاورد و این نکته را هم در نظر بگیریم که، گرچه در ماده ۳۴۱ همین قانون، قیدکردن جهات تجدیدنظرخواهی در دادخواست به صراحت شرط نشده و از این امر در کنار مقرر نکردن رد یا توقیف و تجدیدنظرخواهی می‌توان نتیجه گرفت که ذکر جهات در دادخواست تجدیدنظر لازم نیست (برای دیدن دیگر استدلال‌های تأییدکننده این نظر، رجوع کنید به: شمس، ۱۳۹۵، شماره ۷۵۶)، اما باز هم اگر تجدیدنظرخواه جهات تجدیدنظرخواهی را در دادخواست خود بیاورد، چون دادگاه ملزم به رسیدگی به آنهاست، این جهات از جمله مصادیق «درخواست طرفین» موضوع ماده ۲۹۶ همین قانون می‌شود و دادگاه تجدیدنظر را ملزم به ذکرشان در رأی می‌کند و همچنین ملزم به آوردن «جهات، دلایل، مستندات، اصول و مواد قانونی» که [...] بر اساس آنها این جهات را پذیرفته یا نپذیرفته است. هرچند، بر این مبنا، ذکر و توجیه دیگر اسباب تجدیدنظرخواهی بی‌که تجدیدنظرخواه آنها را ذکر نکرده ولی، به حکم تبصره ماده ۳۴۸ همین قانون،

از این پیش فرضِ ناگفته دادگاه بدوی و تجدیدنظر، که صلاحیت‌شان در رسیدگی به این دعوا به خاطر صلاحیت عام دادگاه عمومی است، سه نتیجه دیگر هم به دست می‌آید. نخست اینکه دعوی مطالبه خسارت محکوم بی‌گناه به طرفیت دولت، با در نظر گرفتن ماده ۱۰ قانون دیوان عدالت اداری و ماده ۴ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، «دعوی مدنی» است.

دوم اینکه ترتیب رسیدگی مقرر شده در ماده ۳۰ قانون رفتار انتظامی قضات و رأی وحدت رویه شماره ۷۹۱ مورخ ۱۳۹۹/۰۴/۱۷، که مطابق آن طرح دعوی خسارت به طرفیت دولت یا قاضی در دادگاه عمومی قبل از ثبوت تقصیر یا اشتباه در دادگاه عالی انتظامی ممکن نیست، منحصر به فرضی است که اشتباه یا خطایی رخ داده باشد. پس در فرضی که خطا و اشتباهی در کار نیست، نمی‌توان طرح دعوا در دادگاه عمومی را فرع بر اثبات خطا و اشتباه قرار داد. در مورد پرونده ما، چون خواهان، نخست، به دادگاه عالی انتظامی قضات شکایت برده و بعد به سراغ دادگاه عمومی حقوقی آمده بود، اعمال این نتیجه دشوار نیست؛ اما اگر محکومی بی‌گناه بدون رجوع به دادگاه عالی انتظامی قضات، مستقیم، به سراغ دادگاه عمومی حقوقی بیاید، دادگاه باید به دعوی رسیدگی کند؟ در این فرض اگر طرف دعوا قاضی باشد یا خواهان مدعی وقوع اشتباه باشد، دعوی او قابل استماع نیست، چون مطالبه خسارت از قاضی نیازمند اثبات تقصیر اوست و این کار در صلاحیت انحصاری دادگاه عالی انتظامی قضات است و اثبات اشتباه نیز تنها در صلاحیت همین مرجع است. اما اگر خوانده دولت باشد و خواهان هم مدعی شود که هیچ اشتباه و خطایی رخ نداده است که لازم باشد در دادگاه عالی انتظامی قضات بدان رسیدگی شود، آن وقت پاسخ چیست؟ اگر بخواهیم به ملاک این آرا عمل کنیم، باید بپذیریم که، در این فرض، مانعی برای استماع دعوا نیست، چون منع استماع در جایی است که خواهان مدعی تقصیر یا اشتباه است اما آن را در مرجع صالح، که دادگاه انتظامی قضات باشد، اثبات نکرده است، اما در اینجا، وقتی خواهان پذیرفته که خطایی در کار نیست، لزومی هم

دادگاه تجدیدنظر موظف به رسیدگی به آنهاست، لازم نیست، البته به شرط اینکه این جهات به نظر دادگاه تجدیدنظر برای نقض رأی دادگاه بدوی کفایت نکند.

برای رجوع به دادگاه عالی انتظامی قضات ندارد. هرچند معلوم نیست دادگاه بدوی و تجدیدنظر واقعاً این نتیجه را پذیرفته باشند.

سوم اینکه، چون هیچ قانون خاصی صلاحیت نسبی ویژه‌ای در فرضیه خاص ما مقرر نکرده است، در این دعوا هم قواعد کلی صلاحیت جاری است و چنان که از این قواعد و نیز مبنای رأی وحدت رویه شماره ۸۶۴ مورخ ۱۴۰۴/۰۳/۳۰ هیئت عمومی دیوان عالی کشور برمی آید،^۱ خواهان می‌تواند دعوی مطالبه جبران خسارت را به انتخاب خود در محل اقامتش، محل صدور حکم محکومیت، محل تحمل مجازات و یا حتی محل صدور حکم برائت طرح کند و، بر خلاف ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار انتظامی قضات، لازم نیست حتماً به دادگاه عمومی حقوقی تهران رجوع کند.

اما نه اصل صلاحیت عام دادگاههای دادگستری و نه نتایج اعمال آن مقبول رئیس قوه قضاییه و شعبه ۳۴ دیوان عالی کشور نیفتاده و این شعبه «اختیار رسیدگی و صدور حکم» در خصوص خسارت محکومان بی گناه را از دادگاههای دادگستری گرفته و یک‌سره به کمیسیونهای جبران خسارت قانون آیین دادرسی کیفری سپرده است.

نظر وزارت دادگستری یا مشاوران حوزه معاونت قضایی قوه قضاییه، که در گردش کار رأی شعبه ۳۴ دیوان عالی کشور آمده، این است که این دعوا در صلاحیت کمیسیونهای جبران خسارت ناشی از بازداشت «در جریان تحقیقات مقدماتی و دادرسی» است. شعبه ۳۴ دیوان عالی کشور نیز، با تأیید نظر آنان، آن را با این کلمات به عبارت در می‌آورد که «موضوع دعوی خواهان از مصادیق ماده ۲۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری می‌باشد و محاکم نسبت به دعوی مطروحه اختیار رسیدگی و صدور حکم نداشته‌اند و خواهان صرفاً

^۱ رأی وحدت رویه شماره ۸۶۴ مورخ ۱۴۰۴/۰۳/۳۰ که در تأیید نظر شعبه ۲۰ دادگاه عمومی حقوق تهران صادر شده است: «در مواردی که به موجب قانون، پرداخت دیه یا جبران خسارت وارده به اشخاص بر عهده بیت‌المال است و وزارت دادگستری طرف دعوا قرار می‌گیرد و طبق قانون عهده‌دار پرداخت می‌باشد، به لحاظ اینکه وزارتخانه مذکور زیرمجموعه دولت محسوب و دولت در مفهوم عام در کل کشور حاکمیت دارد و نیز به منظور تسهیل دسترسی مردم به محاکم جهت دادخواهی و مطالبه خسارت یا دیه، خواهان می‌تواند طبق قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، دعوا را در محل اقامت خود و یا محل وقوع جرم، اقامه نماید.»

می‌تواند از مجری کمیسیون ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی کیفری جهت استیفاء حقوق خود اقدام نماید».

حتی اگر نتیجه رأی شعبه ۳۴ دیوان عالی کشور را بپذیریم، باز هم معلوم نیست چگونه رعایت نکردن صلاحیت کمیسیونی، که ماده به ماده از قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه اقتباس شده، خلاف «شرع بین» است، مگر اینکه دامنه «شرع بین» را آن قدر گسترش دهیم که شامل نقض تمامی قوانین هم بشود.^۱

گذشته از این، تنها استدلال دیوان عالی کشور این است که موضوع پرونده ما از «مصادیق» ماده ۲۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری است. این استدلال نه تنها از پایه نادرست است، بلکه به کلی بی‌معناست. مصادق «وجودی خارجی است که مفهومی بر آن صدق می‌کند»، مثل اینکه می‌گویند قرارداد شماره و مورخ فلان میان بهمان اشخاص مصادق «بیع» است، و یا، در وسیع‌ترین تعریفی که می‌توان به سود این شعبه از دیوان عالی کشور پذیرفت، مفهومی خاص است که در اندرون مفهومی عام می‌گنجد، مثل اینکه می‌گویند «اجاره به شرط تملیک» از مصادیق «بیع» یا «اجاره» است. پس اینکه این شعبه از دیوان عالی کشور می‌گوید «تحمل مجازات» از «مصادیق» «بازداشت مقدماتی در جریان تعقیب و محاکمه» است هیچ معنایی ندارد.

البته از یاد نباید برد که این شعبه از دیوان عالی کشور، مطابق ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری، مجبور به نقض رأی قطعی بوده و شاید از فرط ناچاری چنین استدلالی آورده است، اما باز هم اگر سرنوشت محکومی که به حکم ناروای همین دادگستری یازده سال زندان را بی‌گناه تحمل کرده بود برای این شعبه از دیوان عالی کشور اهمیت داشت یا اگر اصل مستدل و مستند بودن آراء برایش ارزش داشت، دست کم می‌توانست وانمود کند استدلالی محکم‌تر در آستین دارد. مثلاً می‌توانست تحمل مجازات را در فرضی که محکوم حبس کشیده است با بازداشت مقدماتی «قیاس» کند یا از آن «وحدت ملاک» بگیرد. به

۱ نظری که مقبول رییس قوه قضاییه است و بعضی از نویسندگان هم کم‌وبیش پذیرفته‌اند. (برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: نه‌رینی، ۱۳۹۴، صص. ۶۱-۶۷، با عنوان «مخالف بین رأی با شرع به مفهوم عام»)

این ترتیب که چون ملاک مجازات ماده ۲۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری سلب ناروای آزادی است و چون در این مورد هم آزادی محکوم سلب شده و چون باید مرجعی واحد به جبران خسارات ناشی از سلب ناروای آزادی رسیدگی کند، بنابراین کمیسیون جبران خسارت موضوع مواد ۲۵۷ قانون آیین دادرسی کیفری در این مورد صالح است.

این استدلال را، چنان که خواهیم دید، می‌توان از نظر قواعد ماهوی پذیرفت. اما قبول آن در اینجا که بحث بر سر صلاحیت است ممکن نیست، چون اصل بر صلاحیت عام دادگاههای دادگستری است و واگذارکردن این صلاحیت به مراجع اختصاصی خلاف اصل است و در این مورد حتی شاید به نص قانونی نیاز داشته باشد. بنابراین نباید پذیرفت که دادگستری با تکیه بر قیاس و وحدت ملاک به سود مراجع اختصاصی، که ماهیت قضایی ندارند، از خود سلب صلاحیت کند. بگذریم از اینکه متن ماده ۲۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری، که درباره اشخاصی است «که در جریان تحقیقات مقدماتی و دادرسی به هر علت بازداشت می‌شوند»، چنان تنظیم شده است که اجازه چنین قیاسی را نمی‌دهد؛ نشانه‌اش هم اینکه بسیاری از حقوقدانانی که به تفسیر این ماده پرداخته‌اند، برای اثبات منحصر بودن این مواد به بازداشت مقدماتی و «نه محکومیت قطعی»، اصلاً نیازی به استدلال ندیده‌اند و تنها متن ماده را، که به قدر کافی گویاست، تکرار کرده‌اند.^۱ به علاوه، چنان که گفتیم، پس از صدور حکم قطعی، مطابق ماده ۵۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری، مدت بازداشت یا تحت نظر به عنوان «حبس» محاسبه می‌شود و برای همین هم بود که دادگاه بدوی و تجدیدنظر به جبران آن هم حکم داده و از خواهان نخواستہ بودند خسارت مدت بازداشت مقدماتی را جداگانه از آن کمیسیون‌ها مطالبه کند.

۸. امکان مطالبه خسارت و مسئول جبران آن

در نخستین سطرهای رأی بدوی معلوم شده بود که خواهان یازده سال زندان را برای محکوم شدن به ارتکاب جرمی تحمل کرده که بعدها بی‌گناهی‌اش در آن اثبات شده است. بنابراین، تردیدی در وقوع اصل خسارت نیست، گرچه ممکن است بر سر میزان و شیوه

۱ برای مثال، نگاه کنید به: (خالقی، ۱۴۰۱، ص. ۲۷۷).

جبران آن اختلاف شود. اگر می‌خواستیم به همان ترتیب جافتاده ارکان دعوی جبران خسارت، یعنی ضرر، فعل زیان‌بار و رابطه سببیت، وفادار بمانیم، ناچار، بعد از حل مسئله صلاحیت، باید به بحث درباره میزان خسارت مشغول می‌شدیم، اما این کار، اگر نتوان مسئول جبران خسارت را پیدا کرد، سودی نخواهد داشت. پس بهتر است اول بکوشیم مسئول جبران خسارت را پیدا کنیم تا بعد، با خیال آسوده از اینکه می‌توان زیان را از او مطالبه کرد، به تعیین میزان خسارت بازگردیم.

پیش‌تر گفتیم که در پرونده ما تقصیر یا اشتباهی از قاضی سر نزده و چون قاعده‌ای نیست که بتوان او را بدون تقصیر مسئول جبران خسارت وارده به دیگری دانست، بحث بر سر مسئولیت قاضی صادرکننده رأی از اساس منتفی می‌شود. تنها سؤال این است که آیا می‌توان خسارت این زندان ناروا را از دولت مطالبه کرد؟

دادگاه بدوی، به صرف احراز وقوع خسارت و رابطه سببیت میان فعل دولت و زیان زیان‌دیده، مسئولیت دولت بر جبران خسارت را مسلم گرفته و نیازی به اثبات تقصیر دولت در محکومیت خواهان ندیده است. از این شیوه چند نتیجه حاصل می‌شود.

یکی اینکه مسئولیت دولت در جبران خسارت زندانیان بی‌گناه مسئولیت «محض» یا «نوعی» است و نیازی به اثبات خطا و اشتباه قاضی یا دولت ندارد.^۱ به این ترتیب، در این مورد، دادگاه اماره را بر خطای دولت قرار نمی‌دهد تا بار اثبات دعوا را از دوش خواهان بردارد یا آن را سبک‌تر کند، بلکه یک گام پیش‌تر می‌آید و مسئولیت دولت را مفروض به

^۱ برای مطالعه پیرامون مفهوم خسارت نوعی، چنان‌که مقصود ماست، رجوع کنید به: (Viney, 1995, n^{os} 18 et 23).

حساب می‌آورد.^۱ بدین ترتیب، دولت، به صرف وارد کردن چنین زیان ناروایی که منتسب به اوست، «به خودی خود»^۲، مسئول جبران خسارت است.

دوم اینکه مسئولیت دولت برای جبران خسارت در فرضیه ما مسئولیت ناشی از فعل غیر، یعنی فعل قاضی، نیست. در این مورد، شاید از آنجا که، در عرف، محکوم کردن بی‌گناه را بیش از آنکه به قاضی منسوب کنند به دستگاه قضایی منتسب می‌دانند یا شاید هم به خاطر اینکه، از نظر حقوقی، تحمیل مجازات بر بی‌گناه نتیجه فرایندی است که دولت، چه در مقام قانونگذاری و چه در مقام قضاوت یا اجرا، پدید آورده است، در نتیجه، خسارتی هم که محکوم بی‌گناه دیده است مستقیم به خود دولت منتسب می‌شود، نه اینکه به فعل شخص قاضی صادرکننده رأی نسبت داده شود و بعد دولت بخواهد مسئولیت افعال قاضی را بر عهده بگیرد.

دادگاه تجدیدنظر در این بحث بیش از همه از اندیشه حقوقدانان بهره گرفته است،^۳ نخستین استدلال دادگاه تجدیدنظر پذیرفته شدن «نظام جبران خسارت» در قانون مسئولیت مدنی است. به این معنا که اثر مستقیم مسئولیت مدنی «حق جبران خسارت است» نه «مطالبه زیان وارده».

^۱ توصیفی که از حرکت دادگاه بدوی از «اماره تقصیر» به «فرض مسئولیت» به عمل آوردیم گرفته شده است از تلاشهای حقوقدانان و دیوان عالی کشور فرانسه در توجیه و تفسیر ماده ۱۳۸۵ سابق و ۱۲۴۳ کنونی قانون مدنی آن کشور که بنا بر آن مالک یا متصرف حیوان مسئول خساراتی است که حیوان به دیگران وارد می‌کند. میل دکترین و رویه قضایی به توسعه این ماده به مالکان و متصرفان ماشین‌ها و وسایل صنعتی، در کنار بحث بر سر لزوم یا بی‌نیازی از وقوع خطا، سبب شد که، از این ماده، مسئولیت مطلق و بدون خطا به دست بیاید. برای مطالعه درباره این تلاش نظری، رجوع کنید به: (Viney et Jourdain, 1998, n° 629) البته نباید ناگفته گذاشت که برای استفاده از این اندیشه نیازی به موافقت یا پذیرش «خطر» به عنوان مبنای این مسئولیت یا جنبه‌های حقوق خصوصی مسئله نیست.

^۲ de plein droit

^۳ چندان‌که بسیاری از استدلالهایش در این باره نقل واره به واره و بی‌تصرفی است از مقاله «تحولات مسئولیت مدنی دولت به سبب صدور و اجرای آرای قضایی با تصویب قانون مجازات اسلامی و قانون آیین دادرسی کیفری جدید» نوشته حبیب‌الله رحیمی.

این استدلال نه با قانون مسئولیت مدنی سازگار است و نه گره‌ای از پرونده باز می‌کند. اینکه مدعی شده «نظام جبران خسارت مورد پذیرش قانون مسئولیت مدنی قرار گرفته است» در این پرونده تنها در صورتی مفید به حال دادگاه تجدیدنظر می‌بود که صرفاً رابطه سببیت در قانون مسئولیت مدنی برای جبران خسارت کفایت می‌کرد، یعنی این قانون مقرر کرده بود که هیچ زیانی نباید جبران نشده باقی بماند و زیان دیده، در هر حال، حتی در فرضی که تقصیر و خطایی هم در کار نباشد، حق مطالبه خسارت را از زیان‌زننده دارد؛ سخنی که مخالف ماده نخست قانون مسئولیت مدنی است که برای مسئول‌شمردن شخصی «عمد» یا «بی‌احتیاطی» او را لازم شمرده است. اتفاقاً نظام جبران خسارت در قانون مسئولیت مدنی از همه جهت به زیان استدلال‌های دادگاه تجدیدنظر است، چون هم اصل را بر ضرورت وجود تقصیر برای پیدا شدن حق جبران خسارت گذاشته و هم در ماده ۱۱ از مسئولیت دولت به طور خاص کاسته است. قسمت دوم استدلال دادگاه هم سودی ندارد، چون حتی اگر بپذیریم که نه «مراجعه به عامل زیان» که «حق جبران خسارت» اثر مستقیم مسئولیت مدنی است و با رجوع به آثار حقوقدانان، آن را چنین تفسیر کنیم که، به صرف وقوع زیان و جمع ارکان مسئولیت، زیان‌زننده باید زیان را جبران کند و لازم نیست منتظر طرح دعوا باشد،^۱ باز هم روشن نیست چه کمکی به حل این پرونده می‌کند، چون دادگاه به هنگام مطرح شدن دعوا در هر صورت باید قواعد آن را رعایت کند.

استدلال دیگر دادگاه هم، که بر «اصل استماع دعاوی» پای می‌فشارد، مشکلی را حل نمی‌کند، مگر اینکه به معنای توسل دادگاه به «حق دادخواهی» تعبیر شود که، در این صورت، مفید است، چون این معنا را می‌رساند که صرف نبود یک قاعده روشن نباید مساوی با صدور قرار عدم استماع یا رد دعوا باشد.

استدلال دوم دادگاه این است که تصویب اصل ۱۷۱ قانون اساسی سبب «کنارگذاشتن» «نظریه تفکیک اعمال تصدی و اعمال حاکمیت درباره قضات» شده و «عدم مسئولیت مدنی دولت در اعمال حاکمیت» را «استثناء» یا مستثنی کرده است.

^۱ مثلاً رجوع کنید به (صفایی و رحیمی، ۱۴۰۴، ش. ۱۴۴).

این نکته را که دادگاه مدعی «کنارگذاشتن» «نظریه تفکیک اعمال تصدی و اعمال حاکمیت درباره قضات» شده نه می‌توان و نه باید به معنای دقیق کلمه پذیرفت، چون در این صورت باید قبول کرد که امروزه قواعد حاکم بر اعمال حاکمیت همان است که در مورد اعمال تصدی جاری است؛ امری که، گذشته از هماهنگ نبودن با بسیاری از قواعد موجود، با دیگر استدلال‌های دادگاه، که به مسئولیت بدون خطا ختم می‌شود، هم سازگار نیست. منظور دادگاه باید این باشد که، با تصویب قانون اساسی، حکم ماده ۱۱ قانون مسئولیت مدنی، که بنا بر تفسیر دادگاه، دولت را از جبران خسارت ناشی از اعمال حاکمیت معاف می‌کرد، در خصوص قضات تخصیص خورده است. نتیجه ضمنی پذیرش این استدلال این خواهد بود که ماده ۱۱ قانون مسئولیت مدنی هنوز حکم عام در مورد مسئولیت مدنی دولت است و حتی حکم قانون اساسی درباره تشکیل دیوان عدالت اداری و قانون آن دیوان که، تا حدی دولت را مسئول جبران خسارات در این زمینه می‌کند، نتوانسته اصل مسئول نبودن دولت را وارونه کند. این استدلال، صرف‌نظر از نتایج آن، این حسن را دارد که توضیح می‌دهد چرا دادگاه ماده ۱۱ قانون مسئولیت مدنی را در این پرونده اعمال نکرده است. به این دلیل که، حتی اگر نتوان نظر به نسخ این ماده داشت، این قدر هست که قاعده مسئولیت‌ناپذیری دولت دست‌کم در مورد قضات و اعمال قوه قضاییه تخصیص خورده است و، به هر حال، در این پرونده، اجرا نمی‌شود.

با وجود این، اگرچه در ابتدا به نظر می‌رسد که قصد دادگاه استفاده از ظاهر قانون اساسی است، اما چون این ظاهر خلاف نظر اوست، به سراغ موادی می‌رود که مسئولیت دولت را محدود به اشتباه و تقصیر نکرده است، یعنی مواد ۱۳، ۱۶۳ و ۴۸۶ قانون مجازات اسلامی که «قلمرو» شان «وسیع‌تر» از قانون اساسی است و مسئولیت دولت را به «اشتباه به معنای تقصیر سبک و خیلی سبک» محدود نکرده و، در هر فرضی که مغایرت حکم به مجازات با قانون آشکار شود و عمد و تقصیر قاضی یا مأمور اجرا محرز نشود، دولت را مسئول جبران خسارت قرار داده است. دادگاه تجدیدنظر از این مواد و نکات نتیجه می‌گیرد که «مسئولیت دولت [...] در هر حالتی است که خطای قاضی آشکار می‌گردد.»

در این شیوه استدلال دادگاه تناقضی نهفته است. اینکه می‌گوید مسئولیت دولت محدود به اشتباه و خطای سبک نیست و صرف اثبات مغایرت حکم با قانون برای مسئولیت دولت کفایت می‌کند، به این معناست که برای مسئولیت دولت نیاز به خطای قاضی یا دولت نیست، اما سپس از این امر نتیجه می‌گیرد که دولت در هر حال مسئول خطای قاضی است. بنابراین، به نظر می‌رسد این جمله آخر از استدلالهای دادگاه نیست و آن را تنها از باب «استطرد»^۱ بر قلم آورده است. زیرا، اگر دادگاه این پرونده را از موارد مسئولیت دولت به سبب خطای سبک یا اشتباه یا نظیر آن می‌دانست، باید، به حکم ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات، با صدور قرار عدم استماع، از خواهان می‌خواست که وقوع خطا یا اشتباه را در دادگاه عالی انتظامی قضات به اثبات برساند و بعد علیه دولت طرح دعوا کند. شاهد دیگری که می‌توان بر استطردی بودن جمله اخیر گرفت استناد دادگاه به ماده ۲۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری است. دادگاه استدلال می‌کند که چون در این ماده، مثل ماده ۱۴۵ همین قانون، دولت مسئول جبران خسارات ناشی از «اشتباهات اجتناب‌ناپذیر» هم هست و صرف صدور حکم برائت برای مطالبه خسارت کافی است و نیازی به «تقصیر» نیست، بنابراین، در تمامی فرض‌ها، دولت مسئول جبران خسارت ناشی از تحمل زندان از سوی محکوم بی‌گناه است. اگر قیاس اولویت را هم به این استدلال دادگاه تجدیدنظر اضافه کنیم، به این ترتیب که وقتی دولت مسئول جبران خسارت ناشی از تحمل بازداشت موقت بی‌گناهان است، به طریق اولی مسئول جبران خسارت ناشی از تحمل حبس بی‌گناهان نیز هست، استدلال دادگاه تجدیدنظر نفوذناپذیرتر جلوه می‌کند.

با این همه، شیوه استدلال دادگاه تجدیدنظر اینجا هم بی‌ایراد نیست. برای فهم این ایراد، اول، باید مفهوم «اشتباه اجتناب‌ناپذیر» روشن شود و، از آنجا که «اشتباه اجتناب‌ناپذیر» در رأی دادگاه تعریف نشده، ناچار باید به سراغ نوشته کسانی رفت که دادگاه تجدیدنظر استدلالهای خود را کم‌وبیش از آنها وام گرفته است. گفته‌اند اشتباه در قانون اساسی، که مسئولیت جبران بر عهده دولت است و قاضی مسئول جبران آن

¹ obiter dicta

نخواهد بود، محدود به «تقصیر سبک یا خیلی سبک» نیست و «خطاهای غیرقابل احتراز» (رحیمی، ۱۳۹۷، ص. ۱۷۰) یا «غیرقابل اجتناب» (رحیمی، ۱۳۹۷، ص. ۱۷۳) را هم شامل می‌شود. اشتباه اجتناب‌ناپذیر، در این معنا، «اشتباهی است که هر قاضی دیگری ممکن است مرتکب آن گردد». (صفایی و رحیمی، ش. ۲۰۶)^۱ به فرض قبول این تعریف، باز هم لزومی نداشت که دادگاه تجدیدنظر از «اشتباه اجتناب‌ناپذیر» سخن بگوید. اول به این دلیل که اگر باور داشت، در این پرونده، «اشتباهی اجتناب‌ناپذیر» رخ داده است، به هر حال، باید احراز آن را به دادگاه عالی انتظامی قضات وامی‌گذاشت. دیگر اینکه وقتی دادگاه تجدیدنظر دولت را در هر صورت مسئول جبران خسارت می‌داند و وقوع «تقصیر» و «خطا» را برای مسئول بودن دولت لازم نمی‌بیند، دیگر اصلاً بحثی در باب «تقصیر» یا «اشتباه» و میزان و کیفیت آن باقی نمی‌ماند، چون دولت در هر حال، در بود و نبود اشتباه و صرف نظر از میزان و نوع آن، مسئول جبران خسارت است. همه اینها به کنار، نوآوری ماده ۲۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری از اساس در این است که ضرورت جبران خسارت ناروا را حتی در فرضی پذیرفته که بازداشت متهم لازم بوده است. گفتیم که ممکن است کسی را بر اساس دلایل پیداشده به جرمی محکوم کنند و بعد پیشرفت فناوری و یا کشف شدن دلایل تازه بی‌گناهی او را به اثبات برساند و اشاره کردیم که در این مورد دشوار بتوان از «اشتباه» سخن گفت. با این حال، باز در این مورد ممکن است ایراد کنند که در اینجا همین که حکم قاضی با واقع امر تطابق نداشته، به هر حال، «خطایی» رخ داده که «اشتباهی اجتناب‌ناپذیر» بوده است. اما، حتی اگر این را بپذیریم، در خصوص بازداشت موقت، به جبران خسارت در مواردی حکم شده است که در آنها تصور خطا، از هر جنس و نوع، ابداً ممکن نیست. برای درک این نکته، اول باید این را به خاطر بیاوریم که بازداشت موقت اقدامی است تأمینی و قرار نیست تمام بازداشت‌شدگان محکوم شوند. این را هم از یاد نبریم که برای صدور قرار تأمین کیفری دلایل صرفاً باید برای تفهیم اتهام، نه محکوم کردن، کافی باشد. این را هم اضافه کنیم که تأمین کیفری باید متناسب باشد و

^۱ مقایسه کنید به مفهوم «اشتباه احترازناپذیر» در آثار یکی دیگر از نویسندگان ما: (کاتوزیان، ۱۴۰۱، الف، ش. ۱۹۲)

مواردی هست که شرایط هیچ چاره‌ای جز صدور قرار بازداشت موقت برای مقام قضایی باقی نمی‌گذارد. با این حال، حتی در این موارد، بر اساس ماده ۲۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری، باز دولت باید خسارت بازداشت‌شدگان بی‌گناه را جبران کند. بنابراین، در این موارد، از یک سو، مقام قضایی مکلف به بازداشت موقت متهم شده و، از سوی دیگر، دولت مسئول جبران خسارت اوست. در بخش بعد از مبنای حقوقی این مسئولیت سخن خواهیم گفت؛ در اینجا همین قدر کافی است که بدانیم، در این مورد، مسئولیت دولت از آشکارترین صورت‌های مسئولیت «محض» و «بدون خطا» است. بنابراین دادگاه تجدیدنظر، با ملحق کردن مسئولیت دولت در جبران خسارت محکومان بی‌گناه به موارد مسئولیت بدون خطا، یک گام به پیش برمی‌دارد و با حرف زدن از اشتباه اجتناب‌ناپذیر دوم قدم به عقب می‌رود.

با این توضیحات، حتی اگر با نهایت حسن ظن رأی دادگاه تجدیدنظر را بخوانیم، باز هم توجیهی برای این شیوه استدلال پیدا نمی‌کنیم و به نظر می‌رسد دادگاه تجدیدنظر اینجا نظام جبران خسارت محکوم بی‌گناه را با نظام رجوع دولت به قاضی خلط کرده باشد. بحث بر سر اینکه مقصود از اشتباه موضوع اصل ۱۷۱ قانون اساسی چیست زمانی به کار می‌آید که دولت بخواهد به قاضی صادرکننده رأی رجوع کند، اما در فرض ما که خواهان خسارت خود را از دولت مطالبه کرده و دادگاه پذیرفته که دولت بدون وقوع خطا هم مسئول جبران این خسارت است، دیگر جایی برای بحث بر سر «اشتباه اجتناب‌ناپذیر» باقی نمی‌ماند و باید این بحث را برای وقتی گذاشت که سخن بر سر امکان رجوع دولت به قاضی باشد.

از سوی دیگر، گرچه دادگاه تجدیدنظر در رأی خود بحث درباره وجود یا فقدان عمد یا تقصیر محکوم بی‌گناه در محکومیت خود را به کلی مسکوت گذاشته، اما از همین استدلال آخرش برمی‌آید که گویا ملاک ماده ۲۵۶ قانون آیین دادرسی کیفری را هم پذیرفته است و چنانچه خواهان این پرونده خود مسبب صدور حکم محکومیتش شده بود، مثل اینکه جرم با اقرار آزادانه او برای فراری دادن مجرم واقعی به اثبات رسیده بود، دیگر حکم به جبران

خسارت نمی داد.^۱ اگر این برداشت درست باشد، از آنجا که نداشتن تقصیر در محکومیت خود از جمله «شرایط سلبی»^۲ جبران خسارت است و، در نتیجه، بار اثبات تقصیر بر عهده خواننده قرار دارد، وارد شدن به بحث تقصیر محکوم بی گناه مشروط به اثبات آن یا دست کم مطرح کردنش به عنوان دفاع ماهوی از سوی خواننده بوده است.

شعبه دیوان عالی کشور هم، با اینکه دادگاههای عمومی را در این زمینه صالح ندانسته، با قبول مسئولیت دولت به جبران خسارت محکوم بی گناه مطابق مواد ۲۵۵ به

۱ یافتن درباره ملاک ماده ۲۵۶ بحث مفصلی را می طلبد، اما باید به دو مسئله در حاشیه اشاره کرد. یکی اینکه اگر قرار بازداشت موقت کسی که به دلیل وجود محکومیت قطعی برای ارتکاب یک جرم دیگر در زندان است صادر شود و بعد بی گناهی او در مورد جرمی که محکومیت قطعی کیفری داشته و در آن زمان حبس آن را در زندان تحمل می کرده ثابت شود، آیا می تواند خسارت ایام حبس را مطالبه کند یا اینکه بند «ت» ماده ۲۵۶ مانع اوست، به خصوص در فرضی که به هر دلیلی، مثل محکوم شدن یا ارائه نکردن اسناد، نتواند خسارت ایام بازداشت را مطالبه کند. دوم اینکه آیا موارد مانع مطالبه خسارت در مورد محکوم بی گناه منحصر به موارد ماده ۲۵۶ قانون آیین دادرسی کیفری است یا اینکه باید ملاک را از این ماده گرفت و در موارد دیگر نیز به کار بست. در صورت اخیر، آیا تنها «عمد» محکوم مانع جبران خسارت است یا صرف «تقصیر» محکوم برای محروم شدنش از خسارت کافی است. پاسخ دادن به این سؤال خاصه از این جهت دشوار است که نوشته حقوقدانان ما که به تحقیق درباره قانون آیین دادرسی کیفری پرداخته اند درباره مبنا و ملاک ماده ۲۵۶ چندان منفتح و روشن گر نیست. برای مثال، نخستین یا یکی از نخستین حقوقدانانی که به تفصیل و حوصله از لزوم جبران خسارت بازداشت شدگان بی گناه در حقوق ما سخن گفته بود (برای دیدن جوانه این بحث در آثار این نویسنده نگاه کنید به: آشوری، ۱۳۵۱، ص. ۱۱) و، سالها پیش از تصویب قانون آیین دادرسی کیفری، شرط جبران خسارت را انجام ندادن «کوچک ترین تقصیر» از جانب متهم شمرده بود (آشوری، ۱۳۵۲، ص. ۷)، پس از تصویب قانون آیین دادرسی کیفری، با انحصاری دانستن و تفسیر مضیق موارد ماده ۲۵۶ این قانون، در توضیح ممکن نبودن مطالبه خسارت از سوی بازداشت شده ای که به قصد فراری دادن دیگری خود را در مظان اتهام قرار داده، یکجا دلیل آن را «اقدام علیه دستگاه قضایی» (آشوری، ۱۴۰۰، ص. ۲۳۰) و در جای دیگر «اقدام علیه خود» (آشوری و شایگان، ۱۳۹۷، ص. ۶۱) شمرده است. نتیجه این تفاوت در ظاهر کم اهمیت در این است که اگر مبنای محروم شدن در این فرض «اقدام علیه دستگاه» قضایی باشد، بازداشت شده یا محکوم باید نقش فعالی در فراری دادن مجرم اصلی ایفا کرده باشد، اما اگر ملاک اقدام بازداشت شده یا محکوم علیه خودش است، دیگر وجود تبانی یا داشتن نقش در این کار لازم نیست، حتی اگر نویسندگانی که ملاک دوم را پذیرفته باشند، آن را لازم بدانند.

۲ عبارتی است که به کار رفته در: (آشوری و شایگان، ۱۳۹۷، صص. ۶۰-۶۲).

بعد قانون آیین دادرسی کیفری، مسئولیت محض و بدون خطای دولت و نیز موارد مانع مطالبه خسارت را پذیرفته است.

۹. خسارت‌های واردشده و شیوه جبران آنها

شعبه دیوان عالی کشور تعیین میزان خسارت واردشده و شیوه جبران آن را به عهده کمیسیونهای واگذار کرده است که گرچه اعضای آنها قاضی اند، اما ماهیت قضایی ندارد و از اصل علنی بودن محاکمات هم پیروی نمی‌کند. حتی اگر با نظر این شعبه موافق باشیم، باز هم روش دادگاه بدوی و تجدیدنظر در خصوص تعیین میزان خسارت و شیوه جبران آن به کار آن کمیسیون‌های مربوط می‌آید.

در خصوص خسارت مادی، دادگاه بدوی برای جبران کامل خسارات ناشی از یک واقعه، یعنی در حبس ماندن، گویا با نظر به نوشته‌های حقوقدانان در باب ماده ۲۵۵ به بعد قانون آیین دادرسی کیفری،^۱ پرداخت دو مبلغ را در نظر گرفته است: یکی «خسارت سلب آزادی» و دیگری «خسارت جلوگیری از کار یک انسان آزاد». خسارت سلب آزادی و نفس تحمل حبس، با استفاده از ملاک ماده ۵۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری در خصوص مبلغ قانونی جایگزین حبس، محاسبه و مقدار «خسارت جلوگیری از کار یک انسان آزاد» بر اساس ویژگی‌های خواهان و شغلی که می‌توانسته به دست بیاورد، نه لزوماً شغلی که در زمان دستگیری به آن مشغول بوده، حساب شده است.

در خصوص اصل قابل مطالبه بودن خسارت معنوی بین دادگاه بدوی و تجدیدنظر اختلافی نیست و حتی دیوان عالی کشور هم، با منطقی که دنبال کرده، نباید مخالفتی با آن داشته باشد. باریک‌بینی دادگاه بدوی در خصوص خسارت معنوی در این است که هنگام محاسبه آن «ضربه روحی‌یی» را که خواهان در پی صدور حکم محکومیت متحمل شده هم در نظر گرفته است. به علاوه، هرچند در گردش کار رأی شعبه دیوان عالی کشور نشانی از صدور حکم اعدام نیست و همین ممکن است تردیدهایی را در این باره برانگیزد، اما همین که دادگاه بدوی با محکوم کردن دولت به پرداخت مبلغی معادل دیه، در واقع،

از جمله: (آشوری و شایگان، ۱۳۹۷، صص. ۵۷ و ۵۹).^۱

زیان دیده را از تحمل زیان ناشی از کاهش احتمالی ارزش پول هنگام دریافت خسارت مصون کرده است نکته قابل توجه دیگری است.

ت. نقد

۱۰. حرکت از نظم درونی به جلوه بیرونی آرا

در ابتدا گفتیم که برای حلّ این پرونده لازم است به سه سؤال پاسخ داده شود: یکی اینکه دادگاه صالح کدام است؛ دیگر اینکه مسئول جبران خسارت کیست؛ و، در نهایت، خسارات چقدر است و چگونه جبران می شود.

دادگاه بدوی و تجدیدنظر، با تکیه بر صلاحیت عام دادگاههای دادگستری، خود را صالح به رسیدگی به این دعوا می دانستند؛ در حالی که به نظر شعبه دیوان عالی کشور موضوع در صلاحیت کمیسیون جبران خسارت بازداشت شدگان بی گناه قانون آیین دادرسی کیفری است. دادگاه بدوی، تجدیدنظر و شعبه دیوان عالی کشور، هر سه، دولت را مسئول جبران خسارت دانسته اند. میزان خسارت از سوی دادگاه بدوی و تجدیدنظر با در نظر گرفتن خسارت سلب آزادی، محروم کردن محکوم از کار کردن و کسب درآمد و نیز ضربه روحی ناشی از محکوم شدن و تحمل مجازات محاسبه شده است.

پیش تر کوشیدیم نشان دهیم چه قواعدی در این مورد در حقوق ما وجود دارد و اینکه دادگاهها با چه روشها و استدلالهایی از میان این قواعد به رأی خود رسیداند. در این مسیر، بیش از همه، بر نظم درونی آراء تمرکز کردیم و در خصوص انسجام یا گسستگی درونی آنها بحث کردیم. حال وقت آن است که ببینیم نسبت این آراء با دیگر آراء قضایی و نیز نظریه های حقوقی چیست. به عبارت دیگر از نظم درونی این آراء فارغ شویم و به جلوه بیرونی آنها بپردازیم.

۱۱. پشت کردن به صلاحیت عام دادگاههای دادگستری

پیش تر دیدیم که شعبه ۳۴ دیوان عالی کشور، مطابق ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری، به نظر رئیس قوه قضاییه تن داده و، با نقض رأی قطعی، جبران خسارت محکومان بی گناه را به کمیسیون جبران خسارات بازداشت شدگان بی گناه سپرده است. همان جا

دیدیم که، گذشته از اینکه این شعبه از دیوان عالی کشور نه استدلال قابل قبولی عرضه کرده و نه حتی زحمت چندانی برای این کار به خود داده است، هیچ استدلال قابل دفاعی برای صدور چنین رأیی در حقوق ما پیدا نمی‌شود.

صرف‌نظر از تمام اینها، این نظر رییس قوه قضاییه و این شعبه از دیوان عالی کشور در تضاد کامل است با شیوه مرسوم و نظر کمیسیون ملی جبران خسارت، که رییس دیوان عالی کشور یا یکی از معاونان او و دو نفر از قضات دیوان عالی کشور به انتخاب رییس قوه قضاییه آن را تشکیل داده‌اند، چون این کمیسیون ملی جبران خسارت محکومان بی‌گناه را، دست‌کم پس از زمان صدور حکم قطعی، در صلاحیت دادگاههای دادگستری، و نه کمیسیون‌های جبران خسارت موضوع قانون آیین دادرسی کیفری، می‌داند. برای مثال، این کمیسیون، در دادنامه شماره ۱۴۰۱۰۶۳۹۰۰۰۰۲۶۱۴۸۵ مورخ ۱۴۰۱/۰۴/۱۴، یکی از معدود آرای که از آن کمیسیون در دست است، در نقض رأی کمیسیون جبران خسارت استانی که وزارت دادگستری را ملزم به پرداخت خسارت در حق محکوم بی‌گناه نموده، آورده است:

«نظر به اینکه متقاضی بعد از بازداشت برابر حکم قطعی صادره از دادگاه تجدیدنظر استان بزهکار شناخته و محکوم شده و در اجرای آن تحمل کیفر نموده است، برائت نهایی وی در اجرای ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری از دایره شمول و کلیت ماده ۲۵۵ قانون مذکور، که صرفاً برای جبران خسارت ناشی از ایام بازداشت قبل از صدور حکم قطعی وضع شده، انصراف دارد [...] با اختیار حاصله از ماده ۲۵۸ قانون آیین دادرسی کیفری ضمن نقض دادنامه تجدیدنظرخواسته رأی بر رد درخواست متقاضی صادر [...] می‌گردد.» (احمدفر، ۱۴۰۴، صص. ۱۷۴-۱۷۵)

بنابراین، رییس قوه قضاییه، نه تنها رأی دادگاه بدوی و تجدیدنظر، بلکه شیوه مرسوم و متعارف کمیسیون ملی جبران خسارت را هم «خلاف بین شرع» دانسته است.^۱ شاید

^۱ گفتیم که، چون، با صدور حکم قطعی محکومیت، ایام بازداشت موقت به عنوان حبس محاسبه می‌شود، دادگاه بدوی و تجدیدنظر خود را صالح به رسیدگی به جبران خسارت آن دانسته بودند. اما حتی اگر کمیسیون ملی جبران

رییس قوه قضاییه، با اینکه تقریباً تمام اعضای کمیسیون ملی جبران خسارت را برمی‌گزیند، از نظری که این کمیسیون در پرونده‌های گوناگون اعمال می‌کند خبر ندارد یا شاید هم هنگام «خلاف بین شرع» دانستن آراء موضوع بحث ما حضور ذهن نداشته است، اما، هر چه باشد، صدور چنین رأیی به‌تنهایی برای نسخ ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری کافی است. چون اقتضای حق دادخواهی این است که به دعاوی حقوقی در دادگاههای دادگستری رسیدگی شود و واگذارکردن قدرت نقض تمامی آراء و احکام و تصمیمات این دادگاهها به یک شخص نه با اصول حقوقی سازگار است و نه اجازه شکل‌گیری رویه قضایی، به معنای دقیق کلمه، را می‌دهد؛ در نهایت هم به این تصمیمات متناقض می‌انجامد.

با این حال، اگر برای یک لحظه بحث حقوقی را کنار بگذاریم و از چشم خواهان به ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری نگاه کنیم، باید انصاف داد که وجود این ماده، از یک جهت، به نفع خواهان پرونده تمام شده است، چون رأی محکومیتش با آیین مقرر در این ماده نقض و حکم بی‌گناهی او نیز بر همین اساس صادر شده بود. در این حساب سود و زیان، حتی اگر بتوان به‌نوعی وجود این ماده را به رغم تمام نتایج زیان‌بارش توجیه کرد، اما روشی که وزارت دادگستری در پیش گرفته است با هیچ شیوه‌ای توجیه‌شدنی نیست.

وزارت دادگستری یا به عبارت دقیق‌تر صندوق پرداخت خسارت وزارت دادگستری، که بر اساس آیین‌نامه «شیوه رسیدگی و اجرای آراء کمیسیونهای استانی و ملی جبران خسارت ناشی از بازداشت» مصوب رییس قوه قضاییه، بر خلاف ظاهر قانون آیین دادرسی کیفری، می‌تواند به آراء صادره از کمیسیونهای استانی جبران خسارت اعتراض کند، در مقام اعتراض، بارها به این امر استناد کرده که ماده ۲۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری منحصر به بازداشت موقت است و رسیدگی به دعوای جبران خسارت محکومان بی‌گناه در صلاحیت

خسارت، بر خلاف این نظر، خود را صالح به رسیدگی به خسارت ایام بازداشت قبل از صدور محکومیت بداند، یعنی بخواهد به خسارت ناشی از بازداشتی رسیدگی کند که منتهی به حکم محکومیت و سپس برائت بعد از تحمل مجازات شده است، باز هم در اصل مطلب تفاوتی نمی‌کند چون این کمیسیون در هر حال خود را نسبت به ایام «حبس» پس از صدور حکم مجازات صالح نمی‌داند.

دادگاه‌های دادگستری است. برای نمونه، در پرونده‌ای که رأی آن را چند خط بالاتر دیدیم، اعتراض نماینده حقوقی وزارت دادگستری این بوده است که «متقاضی به حبس محکوم شده و از تحت قرار خارج گردیده و از بازداشت خروج موضوعی دارد» (احمدفر، ۱۴۰۴، ص. ۱۷۴)

با این حساب، نمایندگان حقوقی وزارت دادگستری، در برابر کمیسیون‌های جبران خسارت، استدلال می‌کنند که حبس از بازداشت خروج موضوعی دارد و باید در دادگاه‌های دادگستری به خسارت ناشی از آن رسیدگی شود و، در مقابل دادگاه‌های دادگستری، می‌گویند که حبس از مصادیق بازداشت است و رسیدگی به خسارت ناشی از آن در صلاحیت کمیسیون‌های جبران خسارت است.

باید امیدوارم باشیم که این تناقض از ناهماهنگی میان ارکان وزارت دادگستری حاصل شده باشد، وگرنه چه می‌توان گفت در حق دادگستری‌یی که کسی را که قوه قضاییه بی‌گناه محکوم و عمرش را تباه کرده است از کمیسیون جبران خسارت به دادگستری و از دادگستری به کمیسیون جبران خسارت می‌کشاند.

۱۲. چیدن قواعد گرد حق جبران خسارت محکوم بی‌گناه

وضعیتی را که در آن هیچ قاعده روشن و مسلمی یک فرض خاص را پیش‌بینی و حکم آن را معلوم نکرده باشد «خلأ» می‌نامند.^۱ بحث بر سر اینکه آیا در یک نظام حقوقی، به معنای دقیق و واقعی کلمه، وقوع خلأ ممکن است یا نه به درازا می‌کشد و باید آن را در کتابهای نظریه کلی و روش‌شناسی حقوقی پی گرفت.^۲ قدر مسلم این است که وقتی دعوایی مطرح می‌شود، از آنجا که دادگاه‌های دادگستری موظف به رسیدگی به آن هستند و نمی‌تواند سکوت، تناقض یا اجمال قوانین را بهانه فرار از رسیدگی قرار دهند، چاره‌ای هم ندارند جز اینکه این خلأ را با فنون و روشهای حقوقی پُر کنند. این کار دادگاهها، که

۱ برای مطالعه تعاریف مختلف از خلأ و بحث درباره آنها، رجوع کنید به (Arnaud et al., 1993, pp. 335-338).

۲ برای مطالعه در این باره و تحلیل‌های مختلفی که عرضه شده است، رجوع کنید به (فلسفی، ۱۳۹۹، صص. ۶۷۶-۶۸۱).

گاه از آن به «قدرت سازنده» یا «قاعده‌آفرین» رویه قضایی تعبیر می‌کنند،^۱ در کشورهایی مثل ما، که قاضی اجازه رجوع مستقیم به ارزشها و یا گذاشتن خود به جای قانونگذار و وضع قاعده را ندارد، ساختاری بسیار پیچیده دارد، چون، از یک طرف، دادگاهها نمی‌توانند وجود خلأ در نظام حقوقی را بپذیرند یا آنها را پرنشده باقی بگذارند و، از سوی دیگر، قدرت صدور احکام عام و قاعده‌گذاری را هم ندارند.

برای رفع این دشواری کوشیده‌اند راه میانه‌ای پیدا کنند. از یک سو، دادگاهها ناگزیرند قواعد کلی را پیدا کنند و آنها را در وقایع خاص پرونده اعمال کنند. از سوی دیگر، وقتی نظام قضایی نظم و ترتیب داشته باشد و آراء دادگاهها منتشر شود، دادگاههای پایین‌تر ناچارند به قواعدی که دادگاههای عالی می‌پذیرند تن دهند، چون، به رغم اینکه دادگاهها اختیار یا صلاحیتی برای وضع قواعد کلی ندارند، اما دادگاههای پایین‌تر می‌دانند اگر سرانجام، با اعتراض به رأی، دعوا به مرجع عالی کشیده شود، آن مرجع نظر خود را اعمال و رأی آنها را نقض می‌کند، بنابراین، بدون اینکه قدرت ایجاد قاعده از سوی دادگاه عالی را قبول کنند، در عمل، ناچار می‌شوند قواعدی را که دادگاههای عالی اعمال می‌کنند بپذیرند. با این حال، برای اینکه این اثر عملی بدل به استبداد قضایی نشود، دادگاهها، به‌خصوص دادگاههای عالی، می‌کوشند قاعده کلی را که اعمال می‌کنند از قواعد مسلمی به دست بیاورند که در منابع حقوقی، مثلاً قوانین، یافت می‌شود؛^۲ درست همان کاری که دادگاه بدوی، تجدیدنظر و، تا حدی، شعبه دیوان عالی کشور در این پرونده کرده‌اند.

دیدیم که قاعده مسلمی وجود ندارد که دولت را ملزم به جبران خسارت بی‌گناهی یکند که بدون خطا و اشتباه قاضی محکوم شده است و در آرای که پیش روی‌مان بود دیدیم که دادگاهها چگونه کوشیده‌اند به چنین قاعده‌ای برسند. یکی از شیوه‌هایی که قضات ما در این مسیر به کار بسته بودند «قیاس قانونی»^۳ نام دارد. در این شیوه، حکمی را که فرضیه‌اش بیش‌ترین شباهت به فرضیه پرونده موضوع بحث دارد برمی‌دارند و در این پرونده هم، که قاعده آن مسلم یا روشن نیست، اعمال می‌کنند.

^۱ le pouvoir créateur et normatif de la jurisprudence

^۲ برای دیدن بحثی در این زمینه از منظر خلأ در حقوق، رجوع کنید به: (Perelman, 1965, pp. 538-539) و از

منظر قدرت سازنده رویه قضایی، نگاه کنید به: (Maurie et Morvan, 2020, n° 328-333).

^۳ analogie légale / Gesetzesanalogie

بیش‌ترین شباهت به فرضیه این پرونده از میان قواعد موجود در قاعده مقرر شده در ماده ۲۵۵ قانون آیین دادرسی کیفری یافت می‌شود و برای همین هم دادگاه‌های ما حکم آن را در این پرونده به کار بستند و دولت را ملزم به جبران خسارت محکوم بی‌گناه کردند، با این استدلال که اگر دولت باید خسارت بازداشت‌شدگان بی‌گناه را، بدون نیاز به اثبات اشتباه و تقصیر قاضی، جبران کند، جبران خسارت محکومان بی‌گناه در این حالت «به طریق اولی» بر عهده اوست.

این استدلال، تا آنجا که به قواعد ماهوی مربوط می‌شود، از سوی حقوقدانان هم مطرح و پذیرفته شده است؛^۱ اما نباید ایرادی را که به روش شعبه دیوان عالی کشور وارد است از یاد برد. آن شعبه از دیوان عالی کشور در خصوص گرفتن صلاحیت از دادگاه‌های دادگستری و سپردنش به کمیسیون‌های جبران خسارت نه قیاسی به کار بسته بود و نه چنین قیاسی آنجا به کار می‌آمد. قیاسی در کار نبود، چون شعبه دیوان عالی کشور «حبس» را از مصادیق «بازداشت» به حساب آورده بود که بی‌پایه‌بودنش را دیدیم. حتی اگر شعبه دیوان عالی کشور قصد داشت برای پیدا کردن دادگاه صالح از چنین قیاسی استفاده کند، باز هم کارش ناروا بود، چون صلاحیت عام دادگاه‌های دادگستری تکلیف صلاحیت را روشن کرده و جایی برای چنین قیاسی باقی نگذاشته است.

شیوه دیگری که دادگاه‌های رسیدگی‌کننده به این پرونده، به خصوص دادگاه بدوی و تجدیدنظر، به کار بسته‌اند «قیاس جامع» یا «قیاس حقوقی»^۲ نام دارد. در این شیوه، به جای اینکه خود را به مقایسه میان دو قاعده محدود کنند، تمام قواعد موجود را کنار هم می‌گذارند و می‌کوشند اصول کلی و مشترک حاکم بر تمامی این قواعد را پیدا کنند و سپس حکم قاعده مورد بحث را همانی قرار دهند که این اصول کلی و مشترک اقتضاء می‌کند.^۳ دیدیم که قانون اساسی به ضرورت جبران خسارت در فرض «تقصیر» و «اشتباه» قاضی حکم می‌کند، به این شیوه که قاضی مسئول جبران تقصیر خود و دولت مسئول

^۱ از جمله: (صفایی و رحیمی، ۱۴۰۴، ش. ۹۹) که گرچه کلامشان درباره تفاوت قواعد ماهوی با صلاحیت صراحت ندارد، اما به نظر می‌رسد به قواعد ماهوی نظر داشته‌اند.

^۲ analogie globale / Rechtsanalogie

^۳ برای مطالعه در باب این دو شیوه قیاس و نقش آنها در پرکردن خلأ حقوقی، رجوع کنید به: (Papaux et Cerutti,

2021, pp. 209-210)

جبران اشتباه قاضی است. اما، از سوی دیگر، دیدیم که در بعضی از مواد قانون مجازات اسلامی و قانون آیین دادرسی کیفری، صرف بی‌گناهی بازداشت‌شده یا محکوم برای جبران خسارت او کافی است و نیازی به وقوع تقصیر یا اشتباه نیست. در بعضی از مواد دیگر هم دولت، حتی در فرض تقصیر قاضی، مسئول جبران خسارت قرار گرفته بود و تنها پس از جبران خسارت می‌توانست به قاضی رجوع کند. این دو حکم اخیر، که بنا بر آنها جبران خسارت محکوم بی‌گناه محتاج به وقوع تقصیر یا اشتباه نیست و دولت حتی در فرض تقصیر قاضی در برابر زیان‌دیده مسئول است و بعد از جبران خسارت می‌تواند به قاضی رجوع کند، بیش‌تر از ظاهر قانون اساسی، تضمین‌کننده حق جبران خسارت محکوم بی‌گناه است و دادگاه‌های صادرکننده آراء ما کوشیده‌اند قواعد موجود را چنان سامان دهند که نظام جبران خسارت محکومان بی‌گناه به سمت این مقررات حرکت کند و، در نهایت، به آنجا برسد که، در همه احوال، خسارت محکوم بی‌گناه در عمل جبران شود.

این حرکت، که ضامن جبران خسارت محکوم بی‌گناه است، دو چهره پیدا می‌کند. یکی که آشکارا خود را در این رأی نشان می‌دهد این است که خسارت محکوم بی‌گناه، چه در فرض وقوع خطا و چه بدون آن، نباید جبران نشده باقی بماند و برای همین هم دادگاه بدوی و تجدیدنظر، وقتی دیدند دادگاه عالی انتظامی قضات وقوع اشتباه یا تقصیر را احراز نکرده است، صرف صدور حکم برائت را برای ناروا بودن خسارت واردشده به محکوم کافی دانسته و حکم به جبران خسارت داده بودند.

چهره دوم این حرکت، که از چارچوب فرضیه این پرونده فراتر است، آنجا آشکار می‌شود که بار جبران خسارت در برابر محکوم بی‌گناه، در فرض تقصیر یا شاید حتی عمد قاضی، بر عهده دولت قرار می‌گیرد و این دولت است که، پس از جبران خسارت محکوم، باید به قاضی رجوع کند. محکوم کردن دولت به جبران خسارت محکوم بی‌گناه در اینجا برای کاستن از بار مسئولیت قاضی، فارغ از لزوم اصل آن، نیست، بلکه برای تضمین جبران خسارت زیان‌دیده است تا مسئولی پیدا شود که در صورت محکوم شدن قطعاً بتواند زیان را جبران کند. چون به فرض که قاضی واقعاً خطایی نابخشودنی کرده باشد و به فرض که

دادگاه انتظامی قضاات هم این تقصیر را احراز کند و به فرض که دادگاه عمومی هم قاضی را به جبران خسارت محکوم کند، باز ممکن است این حکم دردی از محکوم بی‌گناه دوا نکند، چرا که بعید نیست این قاضی، به هر دلیلی، توانایی واقعی و عملی پرداخت چنین خسارتی را نداشته باشد؛ در حالی که دولت قطعاً توانایی جبران این خسارت را دارد. شیوه به‌کارگرفتن قیاس حقوقی از سوی دادگاههای صادرکننده این رأی، که به قبول تضمین حق جبران خسارت محکوم بی‌گناه به عنوان اصل یعنی ارزش حقوقی در شکل کامل و بلاشرط آن رسیده و قبله‌نمای آنها شده، در پرونده‌های دیگر دیر یا زود به این نتیجه می‌انجامد، هرچند فعلاً موضوع پرونده پیش رویشان نبوده است.

این نتیجه، گذشته از کمک به استقرار امنیت حقوقی و واقعی، یادآور اندیشه بعضی از حقوق‌دانان است که قاضی را پاسبان حق‌های فردی و مدافع حق‌های پایمال شده می‌دیدند و قضاوت را، در ذات، نه صرف اجرای محض قواعد در یک ساختمان نظری و منطقی، که دفاع از حق‌هایی می‌دانستند که نقض شده است.^۱

۱۳. به سوی مسئولیت عمومی دولت به جبران خسارت محکومان بی‌گناه

برای یافتن مبنای نظری مسئولیت به جبران خسارت در این پرونده، می‌توان رابطه زیان‌زندگان یعنی دولت یا قاضی و نقش آنها در برابر زیان‌دیده را از دو منظر بررسی کرد. از منظر حقوق خصوصی، بحث به رابطه قاضی، به عنوان کارمند، با دولت، به عنوان کارفرما، یا رابطه قاضی، به عنوان کسی که شخصیت حقوقی را نمایندگی می‌کند یا ظاهرکننده اراده آن است، با دولت، به مثابه شخصیت حقوقی، می‌رسد. از سوی دیگر، از منظر حقوق عمومی، ماهیت عمل زیان‌بار، که عمل حاکمیتی است، یا ماهیت زیان‌زننده، یعنی دولت یا کارکنانش، محور بحث خواهد بود.

۱) بنگرید به: (Jouanjan, 2012, p. 779) و برای مطالعه در باب تعریف قضاوت به مثابه عملی که تضمین‌کننده حق‌های فردی پایمال شده است، رجوع کنید به: (Gaillet, 2012, n^{os} 571-583) که، ضمن بحث دقیق و مفصل، این جمله اتو فون زاروی را نقل می‌کند که «در اندیشه ژرمنی، قاضی را به این سمت منصوب کرده‌اند تا حق را در تمامی مواردی که نقض شده است از نو برقرار کند.»

حقوقدانان حقوق مدنی ما بحث پیرامون مسئولیت دولت و کارکنان‌اش به جبران خسارت در مقام اعمال اقتدار عمومی و حاکمیت را در نوشته‌های خود گنجانده‌اند، چندان که کمتر کتابی در حقوق مسئولیت مدنی ما پیدا می‌شود که از این موضوع در آن بحث نشده باشد. هرچند دامنه مسئولیت دولت به حکم ماده ۱۱ قانون مسئولیت مدنی در خصوص اعمال تصدی و حاکمیت تفاوت می‌کند، به این ترتیب که دولت در اعمال تصدی در فرضی که خسارات ناشی از «نقص وسایل» باشد مسئول جبران خسارت است و در اعمال حاکمیت برای اعمالی که «بر حسب ضرورت برای تأمین منافع اجتماعی طبق قانون» به عمل آید مسئول نیست، اما، به هر حال، مسئولیت دولت، در نظر حقوقدانان حقوق خصوصی ما، در خصوص اعمال تصدی تابع «قواعد عام» مسئولیت مدنی و در خصوص اعمال حاکمیت هم «شکل خاصی» از «مسئولیت مدنی» است.^۱ مسئولیت قاضی هم، چه در فرضی که بپذیریم ممکن است به طور مستقیم در برابر زیان دیده مسئول باشد و چه در صورتی که دولت باید خسارت را جبران و بعد به او رجوع کند، وابسته به «تقصیر» اوست که آن هم شکل ویژه‌ای از «تقصیر شغلی و مسئولیت حرفه‌ای» از جمله «چهره‌های خاص تقصیر» است.^۲

اینکه مسئولیت دولت به خاطر افعال کارکنانش مسئولیت به خاطر فعل ثالث است یا نه، اینکه این مسئولیت ناشی از خطاست یا مسئولیت محض است، اینکه مبنای آن انصاف است یا خطر یا تضمین حق زیان دیده، بحثهایی است که باید اینجا کنار گذاشت؛ چون آنچه اهمیت دارد این است که، در نظر حقوقدانان حقوق خصوصی ما، مسئولیت دولت به جبران خسارت در فرضی که عمل حاکمیتی سبب زیان شده، هرچند از پاره‌ای از قواعد عام مسئولیت مدنی پیروی نمی‌کند، اما، به هر حال، شکلی از مسئولیت مدنی به معنای

^۱ از جمله (کاتوزیان، ۱۴۰۱ ج. ش. ۳۳۲ و نیز شماره‌های ۳۶۳ تا ۳۶۹) که ماهیت مسئولیت دولت به جبران خسارت را از این نوع می‌داند؛ و پس از او: (صفایی و رحیمی، ۱۴۰۴، ش. ۱۶۷ و ش. ۲۰۱ تا ۲۱۰)؛ (قاسم‌زاده، ۱۴۰۰، صص. ۷۲-۷۴)؛ (حیاتی، ۱۳۹۸، صص. ۲۳۳-۲۳۵)؛ (بابایی، ۱۳۹۴، صص. ۱۴۲ و ۱۵۵-۱۵۹)؛ (بابایی، ۱۴۰۳، صص. ۱۴۴-۱۴۹) هرچند اشاراتی به جنبه عمومی این مسئولیت دیده می‌شود (مثلاً نگاه کنید به: بابایی، ۱۴۰۳، ص. ۲۰۸)؛ (میرشکاری، ۱۴۰۲، صص. ۶۸۳-۷۳۵).
^۲ برای دیدن این شیوه از تحلیل در خصوص تقصیر قاضی، رجوع کنید به: (کاتوزیان، ۱۴۰۱، ب. شش. ۱۹۰ تا ۱۹۲)؛ و پس از او: (صفایی و رحیمی، ۱۴۰۴، شماره ۹۹)؛ (قاسم‌زاده، ۱۴۰۰، صص. ۴۹-۵۱).

حقوق خصوصی کلمه و از جنس و ماهیت آن است و تقصیر قاضی هم شکل خاصی از تقصیر به معنای حقوق خصوصی کلمه است.

به رغم اینکه بیش تر حقوقدانان ما به روشنی بر سر اینکه مسئولیت دولت یا قاضی به جبران خسارت تابع قواعد حقوق عمومی است یا حقوق خصوصی چندان بحث نکرده اند،^۱ اما از آنچه گفتیم و نیز از شیوه تحلیل آنها برمی آید که حقوقدانان حقوق خصوصی ما قواعد حقوق خصوصی را حاکم بر مسئولیت دولت به جبران خسارت در مورد عمل حاکمیتی می دانند یا دست کم در این زمینه درست همان ابزارها و مفاهیمی را به کار می گیرند که در تحلیل مسئولیت به جبران خسارت وقتی که یک شخص از اشخاص حقوق خصوصی به شخص دیگری از اشخاص حقوق خصوصی زیان می زند به کار می آید.^۲

این شیوه تحلیل از بعضی از حقوقدانان حقوق مدنی فرانسه در نیمه نخست قرن بیستم میلادی گرفته شده است. هانری و لئون مازو، در جلد نخست رساله نظری و عملی مسئولیت مدنی خود، قسمتی را به بررسی «تقصیر حرفه ای»^۳، به مثابه صورت خاصی از تقصیر که به ماهیت حرفه و شغل زیان زننده گره خورده است، اختصاص داده و در کنار پزشکان، وکلا و ... از تقصیرهای حرفه ای و شغلی قضاوت نیز سخن گفته بودند. در زمان نگارش این اثر، ماده ۵۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه، که «شکایت از قاضی»^۴ را پیش بینی کرده بود، مسئولیت وی را مشروط به وجود «فریب، تقلب، رشوه یا تقصیر سنگین حرفه ای» می کرد و مازوها، با گذاشتن این امر در کنار اعتبار امر قضاوت شده که

^۱ برای دیدن یک نمونه که در این باب بحث کرده و سرانجام حکومت قواعد حقوق خصوصی را پذیرفته است، نگاه کنید به: (یزدانیان، ۱۴۰۰، صص. ۵۵۹-۵۶۰).

^۲ برای مثال بنگرید به: (کاتوزیان ۱۴۰۱ ج، شماره ۳۶۶) که در این زمینه تنها از مفاهیم و ابزارهای حقوق خصوصی بهره می برد یا (غمامی، ۱۳۷۶، صص. ۴۷-۴۹) که می کوشد مفاهیم حقوق عمومی، مثل برابری شهروندان در هزینه های عمومی، را با مفاهیم و قواعد حقوق خصوصی و قواعد عام مسئولیت مدنی رد کند. حتی بعضی از کسانی که این مبنا را پذیرفته اند (جلیلووند، ۱۳۷۳، صص. ۲۳-۳۶) باز هم برای فهم و توجیه آن به نظریه های حقوق خصوصی، مثل من له الغنم فعلیه الغرم، باز گشته اند (جلیلووند، ۱۳۷۳، صص. ۵۷-۶۰).

^۳ faute professionnelle

^۴ prise à partie

مانع بررسی آراء صادره از قضات در پرونده‌های دیگر می‌شد، قاضی را دارای نوعی «مصونیت نسبی شغلی» به حساب می‌آوردند. (Mazeaud et Mazeaud, 1947, n 520) بنابراین، در نظر آنها، مسئولیت قاضی، که تنها در صورت «تقصیر عمدی یا سنگین» متصور است، «مسئولیتی مدنی» است (Mazeaud et Mazeaud, 1950, pp. 23-24) و هر جا هم که جبران خسارت ناشی از اعمال قضات به حکم قانون بر عهده دولت قرار می‌گیرد دولت «از نظر مدنی» مسئول است.¹

پیش از اینکه ببینیم این شیوه تحلیل بر چه اصولی استوار شده، لازم است چند نکته را بازگو کنیم. حتی در نظر همین حقوقدانان وقتی دولت به اعمال تصدی می‌پردازد، مسئولیتش تابع همان قواعد عامی است که بر مسئولیت اشخاص حقوق خصوصی حاکم است. (Mazeaud et Mazeaud, 1949, n 1980) پس مسئولیت دولت در اعمال تصدی، بی هیچ حرف و بحثی، از جنس حقوق خصوصی است. بحث اینجاست که آیا مسئولیت دولت در اعمال حاکمیت هم از جنس مسئولیت خصوصی است یا نه. پیچیدگی این سؤال در این است که زیان دیده از اعمال حاکمیت دولت شخصی از اشخاص حقوق خصوصی است، در حالی که، از سوی دیگر، تفاوت پاره‌ای از قواعد حاکم بر جبران این زیان با قواعد عام مسئولیت حقوق خصوصی انکارشدنی نیست. برای نمونه، گفته‌اند اگر کارمند دولت مرتکب «تقصیر شخصی» شود، یعنی کاری کند که پیوستگی جدایی‌ناپذیر با شغلش نداشته باشد، خود مسئول جبران خسارت زیان دیده است، اما اگر در مقام انجام وظایف خود دست به کاری بزند که «تقصیر اداری» به شمار می‌آید، یعنی کاری را انجام دهد که تقصیر محسوب می‌شود ولی در عین حال رکنی از ارکان اداره است، جبران خسارت بر عهده دولت است. فراموش نکنیم که اگر یکی از کسانی که شخص حقوقی در عهده تقصیر را نمایندگی می‌کند مرتکب تقصیری مربوط به وظایفش شود، علی‌الاصول هم او و هم شخص حقوقی در برابر زیان دیده مسئول اند، در حالی که در مورد اشخاص حقوق

¹ "Cette loi qui engage la responsabilité civile des magistrats dans certains cas (prise à partie), déclare l'Etat civilement responsable des condamnations prononcées contre les magistrats (art. 7, modifiant l'art. 505 C; pr. civ.)." (Mazeaud et Mazeaud, 1947, p 755)

عمومی، در صورتی که کارمند تقصیری مرتکب با شغلش را مرتکب شود، تنها دولت در برابر زیان دیده مسئول است. (Mazeaud et Mazeaud, 1950, pp. 7-9)^۱

با این حساب، چطور ممکن است به رغم وجود این قواعد متفاوت و به رغم اینکه پاره‌ای از قواعد حاکم بر مسئولیت دولت به جبران خسارت ناشی از اعمال حاکمیت بی‌تردید از قواعد حقوق عمومی است، کسی، مثل بعضی از حقوقدانان حقوق مدنی فرانسه در نیمه نخست قرن بیستم و اغلب یا تمام حقوقدانان حقوق مدنی ما، همچنان بر این نظر بماند که مسئولیت دولت به جبران خسارت از جنس مسئولیت مدنی حقوق خصوصی است. به نظر می‌رسد این شیوه تحلیل، یعنی از جنس حقوق خصوصی دانستن مسئولیت دولت در اعمال حاکمیت، بر دو اصل استوار شده است. یکی اینکه، هرچند زیان‌زننده از اشخاص اشخاص حقوق عمومی است، اما از آنجا که زیان نه به جامعه بلکه به شخصی از اشخاص حقوق خصوصی وارد شده است، موضوع در مفهوم «مسئولیت مدنی»، به معنای مسئولیت به جبران خسارت، می‌گنجد. (Mazeaud et Mazeaud, 1947, p. 9) دیگر اینکه قواعد و مفاهیم مشترک بسیاری، از قواعد تعیین میزان خسارت تا مفهوم مسئولیت محض و ...، را

۱ بعضی از حقوقدانان ما، ضمن انتقاد از تقسیم اعمال دولت به عمل تصدی و حاکمیت (کاتوزیان، ۱۴۰۱ ج. ش. ۳۶۸)، گفته‌اند که مسئولیت دولت وقتی به «تجارت یا صنعت می‌پردازد یا مؤسسه‌های تجاری و صنعتی در اداره و نظارت خود دارد [...] تابع قواعد عمومی مسئولیت مدنی است» (کاتوزیان، ۱۴۰۱ ج. ش. ۳۶۴). این شیوه تحلیل، اگر به معنای انکار تقسیم میان عمل تصدی و حاکمیت باشد، پذیرفتنی نیست، چون تبعیت مسئولیت دولت در خصوص تجارت و صنعت و ... از قواعد عام مسئولیت مدنی، در مقابل مسئولیت دولت در اعمال حاکمیت که از قواعد ویژه خود پیروی می‌کند، مستلزم قبول تفاوت میان عمل تصدی با عمل حاکمیت است. این تصور هم که پذیرفتن این تقسیم حتماً به مسئولیت‌ناپذیری دولت در اعمال حاکمیت ختم می‌شود (برای مثال بنگرید به: غمامی، ۱۳۷۶، صص. ۱۱۳-۱۱۷) درست نیست، چون در اینجا فقط قواعد و شیوه مسئولیت تغییر می‌کرد و نفس پذیرش این تقسیم به معنای انکار مسئولیت دولت در اعمال حاکمیت نیست. نظر کسانی را هم که می‌خواهند تقسیم تقصیر کارمند دولت به اداری و شخصی را جایگزین این تقسیم کنند (برای مثال: صفایی و رحیمی، ۱۴۰۴، ش. ۲۰۵) نمی‌توان پذیرفت، چون تقسیم عمل دولت به تصدی و حاکمیت برای مشخص کردن قواعد حاکم بر مسئولیت و به‌ویژه دایره مسئولیت است، در حالی که تقسیم تقصیر به اداری و شخصی برای تعیین مسئول جبران خسارت، از میان کارمند یا دولت، در فرضی است که زیان در نتیجه عمل حاکمیت وارد شده باشد.

می توان یافت که در خصوص مسئولیت دولت به جبران خسارت ناشی از عمل حاکمیت هم به کار می رود. (Mazeaud et Mazeaud, 1950, p. 5)

قریب به اتفاق حقوقدانان حقوق عمومی فرانسه با این شیوه تحلیل، که در میان حقوقدانان حقوق مدنی آن سرزمین هم مخالفان نامداری نظیر مارسل پلانیول داشت،^۱ مخالف و بر این باور بودند که مسئولیت دولت به جبران خسارت در حقوق عمومی جای می گیرد و قواعد حاکم بر آن مستقل از قواعد جبران خسارت در حقوق مدنی است.^۲ ریشه این بحث و جدل به سال ۱۸۷۳ میلادی باز می گردد، سال صدور رأی «بلانکو». دو سال پیش از آن، در سال ۱۸۷۱، واگنی که از انبار دخانیات متعلق به دولت راه افتاده بود به دختری پنج ساله برخورد کرد که از معبر عمومی مقابل آن انبار عبور می کرد و آسیب شدیدی به دخترک وارد شد. ژان بلانکو، پدر دختر، علیه دولت و کارکنانش، همان کارگرانی که هدایت واگن در دستشان بود، به دادگاه مدنی بوردو شکایت برد و الزام دولت و کارکنانش را به پرداخت تضامنی خسارت به مبلغ چهل هزار فرانک مطابق مواد قانون مدنی خواست. دادگاه مدنی بوردو صلاحیت خود را برای رسیدگی به این پرونده پذیرفت، اما به اصرار نماینده دولت، که بر صالح نبودن دادگاههای مدنی برای رسیدگی به این دعوا پای می فشرد، پرونده به دادگاه حل اختلاف در صلاحیت، که به تازگی پدید آمده بود تا اختلاف صلاحیت میان دادگاههای قضایی و اداری را حل کند، ارجاع شد. این دادگاه در رأی خود به تاریخ ۸ فوریه ۱۸۷۳ دادگاه مدنی را صالح به رسیدگی به این دعوا ندانست و آن را تنها در صلاحیت مراجع اداری قرار داد، با این استدلال که

۱ «به طور کلی پذیرفته شده است که قانون مدنی ابداً بر مسئولیت دولت حاکم نیست؛ مسئولیت دولت قواعد مخصوص خود را دارد، زیرا باید وظایف گوناگونی را که دولت عهده دار آنهاست در نظر گرفت.» (Planiol, 1901, n° 881)

۲ «در نظر حقوقدانان حقوق عمومی، هیچ تردیدی در این نیست، بر سر این نکته همدستانند و حتی آن را نیمه بدیهی می دانند، و حقوقدانان حقوق خصوصی نیز از همین نظر پیروی می کنند که مسئولیت خارج از قرارداد اشخاص یا اجتماعات عمومی در برابر افراد از مجموعه ای از قواعد پیروی می کند که به کلی متفاوت است با قواعد حاکم بر مسئولیت خارج از قرارداد اشخاص حقوق خصوصی یا افراد در برابر هم؛ مسئولیت خارج از قرارداد اشخاص یا اجتماعات عمومی در برابر افراد کاملاً اصالت دارد.» (Eisenmann, 1949, p. 741)

«بر مسئولیتی که ممکن است دولت به سبب خسارات واردشده به افراد به واسطه عمل اشخاصی که برای خدمت عمومی استخدام کرده عهده دار شود اصولی که در قانون مدنی برای روابط میان افراد مقرر شده حکومت نمی‌کند.

این مسئولیت (مسئولیت دولت) نه کلی است و نه مطلق؛ بلکه قواعدی خاص دارد که بر اساس نیازهای خدمت و نیز ضرورت سازگارکردن حق‌های دولت با حق‌های خصوصی تغییر می‌کند...»^۱

از این رأی، که آن را «سنگ بنای حقوق اداری» فرانسه خوانده‌اند، چند نتیجه به دست آمده است. یکی اینکه معیار تمیز صلاحیت میان دادگاههای مدنی و اداری «خدمت عمومی» است، به این معنا که اگر دولت در راستای ارائه خدمات عمومی به کسی خسارت بزند، موضوع جبران خسارت در صلاحیت دادگاههای اداری، مثل شورای دولتی، است. دیگر اینکه قواعد ماهوی به مرجع رسیدگی‌کننده وابسته است، یعنی دادگاههای مدنی باید قواعد حقوق مدنی و دادگاههای حقوق اداری باید قواعد حقوق اداری را اعمال کنند.^۲ در نهایت، مهمترین نتیجه‌ای، که البته از دو نکته قبل، حاصل می‌شود این است که قواعد ماهوی مسئولیت دولت به جبران خسارت در خصوص خدمات عمومی از قواعد ماهوی مسئولیت مدنی حقوق خصوصی مستقل است.^۳ این استقلال به این معنا نیست که تک تک قواعد در این دو زمینه با هم متفاوت است، بلکه مراد این است که ماهیت این دو نوع مسئولیت به کلی با هم تفاوت دارد و همین تفاوت نظریه‌ها و رژیم حقوقی متفاوتی

^۱ Tribunal des conflits, 8 février 1873, Blanco, n° 00012, publié au *Recueil Lebon*, 1^{er} suppl., p. 61, conclusions David.

متن کامل رأی از پیوست کتابی که اخیراً پیرامون آن منتشر شده است به دست آمد: (Gilbert, Simon et al., 2023, pp. 369-370)

^۲ در اینجا لازم نیست چندان به بحث درباره صلاحیت بپردازیم، اما نکته اخیر سبب شده است که بسیاری از حقوقدانان فرانسوی با اعمال این اصل به نتایجی برسند که آنها را تنها در چارچوب حقوق فرانسه می‌توان فهمید. مثلاً رنه ساواتیه، که مسئولیت دولت و کارکنانش را بخشی از حقوق عمومی می‌داند، به دلیل رسیدگی به مسئولیت قضات و دولت در دادگاههای دادگستری یا انتظامی آن را صورتی خاص از مسئولیت دولت در نظر می‌گیرد.

(Savatier, 1951, no 209)

^۳ برای مطالعه در باب این رأی، اهمیت آن و نتایجش، رجوع کنید به: (Long, 2023, pp. 1-7)

را طلب می کند، حتی اگر میان پاره ای از قواعدشان شباهت هایی باشد یا حتی بعضی از آنها یکسان باشد.^۱

اگر تنها پایه این اندیشه رأی بلانکو بود، حقوقدانان ما می توانستند به آن توجهی نشان ندهد، اما پایه های نظری آن چنان استوار است که نادیده گرفتنش ممکن نیست. اول، از لحاظ مبنای نظری، وقتی دولت دست به عمل حاکمیت می زند و برای ارائه خدمات عمومی از اقتدار عمومی استفاده می کند، در عرصه «امر عمومی»^۲ گام برمی دارد و، چون جایگاه بحث درباره امر عمومی در حقوق عمومی است، باید خساراتی را هم که ممکن است از این عمل ناشی شود در فضای حقوق عمومی بررسی کرد. ماهیت امر عمومی تفاوت در ارکان مسئولیت و قواعد حاکم بر آنها را سبب می شود که گاه بسیار بیش تر از قواعد حقوق خصوصی به نفع زیان دیده است. برای مثال دیدیم که قانون دولت را ملزم به جبران خسارت ناشی از بازداشتی می کند که در نهایت منجر به منع تعقیب یا برائت می شود، حتی اگر هیچ خطایی در این فرآیند از جانب دادرسان رخ نداده باشد و حتی اگر آنها چاره ای جز بازداشت متهم در آن زمان نداشته باشند. چنین خسارتی مطابق قواعد حقوق خصوصی قابل جبران نیست، چون، فارغ از بحث تقصیر، برای تحقق مسئولیت در حقوق خصوصی، لازم است که فعل زیان بار «بدون مجوز قانونی»، به تعبیر ماده ۱ قانون مسئولیت مدنی، انجام شده باشد، در حالی که در این مورد نه تنها مجوز قانونی بلکه حتی «تکلیف قانونی» برای انجام فعل زیان بار وجود داشته است. یا اینکه دولت در مواردی مسئول جبران خسارت ناشی از حوادث طبیعی یا قوه قاهره است. به علاوه، برای جبران خسارت ناشی از اقتدار عمومی در بسیاری از اوقات نیازی به وقوع تقصیر نیست، در آنها هم که تقصیر شرط است، نظریه هایی نظیر مسئولیت دولت در صورت وقوع خطای اداری سبب می شود که کارکنان دولت از مصونیتی ویژه حقوق عمومی بهره مند شوند که در قاب و با مفاهیم حقوق خصوصی فهمیدنی نیست. گذشته از این، برای جبران خسارات ناشی

^۱ بل دوئز در کتاب ماندگار خود، مسئولیت اقتدار عمومی، تحول مسئولیت دولت و نهادهای عمومی را به سه دوره تقسیم کرده است: دوره نخست عصر مسئولیت ناپذیری دولت بود؛ در دوره دوم، نظریه ها و قواعد حقوق مدنی را در این خصوص به کار می بردند؛ در دوره سوم، مسئولیت دولت به جبران خسارت از حقوق مدنی و نظریه های آن استقلال پیدا کرد و بخشی از حقوق عمومی شد. (Duez, 2012, pp. 13-14)

از اعمال حاکمیتی می‌توان از ابزارهای حقوق عمومی بهره برد، مثل اینکه اکنون به حکم ماده ۱-۶۲۶ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه، محکوم بی‌گناه می‌تواند انتشار رأی بی‌گناهی‌اش را در روزنامه رسمی بخواهد.

با این توضیحات روشن می‌شود که چرا سالهاست قریب به اتفاق حقوقدانان حقوق عمومی و امروزه حقوق خصوصی فرانسوی پذیرفته‌اند که مسئولیت دولت به جبران خسارت ناشی از اعمال حاکمیت در حقوق عمومی جای می‌گیرد.^۱ این گرایش، به رغم اینکه مصون از انکار و انتقاد نمانده است،^۲ از سوی بسیاری از حقوقدانان حقوق عمومی ما هم، البته بدون بحث عمیق در باب ریشه و پایه‌های آن، در عمل، پذیرفته شده است.^۳ هرچند آنها، شاید به تبعیت از حقوقدانان فرانسوی، از مسئولیت دولت به جبران خسارت ناشی از عمل حاکمیت همچنان با اصطلاح «مسئولیت مدنی» یاد کرده‌اند،^۴ با این استدلال احتمالی که هرگونه جبران خسارت مالی در واژه «مسئولیت مدنی» می‌گنجد و «مسئولیت مدنی» در اینجا به معنی «مسئولیت» با ماهیت حقوق خصوصی نیست. این استدلال احتمالی، حتی اگر پذیرفته شود، با سرچشمه قانون مسئولیت مدنی و ریشه‌های آن سازگار نیست.

اصطلاح «مسئولیت مدنی» از زمان وضع قانون مسئولیت مدنی در حقوق ما رواج یافت. این قانون تنها به بحث درباره مسئولیت خارج از قرارداد می‌پردازد، در حالی که اصطلاح مسئولیت مدنی در حقوق فرانسه به جبران خسارت ناشی از نقض تعهدات

^۱ برای دیدن شرح و تفصیل بحث در حقوق اداری، رجوع کنید به: (Vedel et Delvolvé, 1988, pp. 466-579) و برای اشاره به آن در حقوق خصوصی، بنگرید به (Viney, 1995, n° 1).

^۲ برای مثال، بنگرید به: (Chapus, 1957, pp. 557-558).

^۳ برای مثال، رجوع کنید به: (ابوالحمد، ۱۳۷۰، صص. ۵۴۱-۵۵۵) و (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۹۷، صص. ۴۱۵-۴۳۶). هرچند کلام آنها نیز خالی از ابهام و تشویش نیست، چون، با وجود اینکه کوشیده‌اند قواعد و مفاهیم حقوق عمومی را در این خصوص به کار بگیرند، دولت را در قبال زیان‌های ناشی از عمل حاکمیت مثل «اشخاص دیگر»، یعنی اشخاص حقوق خصوصی، مسئول دانسته‌اند.

^۴ برای مثال، بنگرید به (زرگوش، ۱۴۰۳، صص. ۱۵۳-۱۷۶) که، هرچند بحث دقیقی را در خصوص قرارگرفتن مسئولیت دولت به جبران خسارت ناشی از عمل حاکمیت در حقوق عمومی مطرح می‌کند، همچنان واژه «مسئولیت مدنی» را در این باره به کار می‌بندد.

قراردادی هم اطلاق می‌شود. دلیل انحصار «مسئولیت مدنی» در این قانون به «مسئولیت خارج از قرارداد» این است که این قانون اقتباس یا ترجمه‌ای است از موادی از قانون فدرال تعهدات سوییس.^۱ اما این تنها تفاوت زبانی میان حقوق سوییس و فرانسه در این عرصه نیست، بلکه تفاوت‌هایی دیگری هم وجود دارد که یکی از آنها در این بحث به کار ما می‌آید. ماده ۶۱ قانون فدرال تعهدات سوییس به کانتون‌ها اجازه می‌دهد که برای مسئولیت کارکنان یا کارمندان دولت به خاطر زیان‌هایی که در اجرای وظایف خود موجب می‌شوند قواعدی متفاوت از قانون فدرال تعهدات وضع کنند، مگر در موردی که این کار به صنعت مربوط شود. ماده ۵۹ قانون مدنی این کشور نیز پیش‌تر مقرر کرده بود که حقوق عمومی فدراسیون و کانتون‌ها بر نهادهای عمومی حاکم است. حقوقدانان سوییسی از این مواد نتیجه گرفته‌اند که دولت وقتی به اموری می‌پردازد که موضوع حقوق خصوصی است، که صنعت بارزترین نمونه آن است، مسئولیتش مثل دیگر شهروندان است و وقتی به اجرا و اعمال حاکمیت می‌پردازد مسئولیتش تابع حقوق عمومی است که، از قضا، در سوییس، به لطف قوانینی که بعضی از کانتون‌ها وضع کرده‌اند، بسیار به سود زیان‌دیده است.^۲ این وضع سبب شده که حقوقدانان سوییسی در انتخاب الفاظ دقت بسیار به خرج دهند. آنها به مسئولیت شهروندان در مقابل هم «مسئولیت مدنی» می‌گویند و هرگاه دولت به امور حقوق خصوصی، یا امور تصدی به تعبیر ما، بپردازد او را از مقام حاکمیت پایین می‌آورند و مثل دیگر شهروندان «مسئولیت مدنی» به جبران خسارت را با همان ماهیت و قواعد حقوق خصوصی بر عهده‌اش می‌گذارند. اما هرگاه دولت در مقام حاکم و اعمال اقتدار عمومی و ارائه خدمات عمومی به دیگری زیان بزند، از «مسئولیت عمومی» دولت به جبران خسارت

^۱ برای مقایسه معنای «مسئولیت مدنی» نزد حقوقدانان فرانسوی و مقایسه آن با حقوقدانان سوییسی، رجوع کنید

به: (Deschenaux et Tercier, 1975, pp. 29-30)

^۲ بنگرید به (Tuhr, 1929, p. 356)؛ برای مطالعه تفصیلی رجوع کنید به: (Engel, 1973, pp. 54-63)؛ و برای

مطالعه در نوشته‌های جدیدتر: (Werro et al., 2017, pp. 16-18).

سخن می‌گویند.^۱ در این فضا، که از طریق قانون مسئولیت مدنی به کشور ما راه یافته، «مسئولیت مدنی» دولت به معنای الزام به جبران خسارت ناشی از اعمال موضوع حقوق خصوصی، همان اعمال تصدی، است و «مسئولیت عمومی»^۲ دولت به معنای الزام به جبران خسارت ناشی از اعمال موضوع حقوق عمومی، همان اعمال حاکمیت، است.^۳

^۱ هانری دِشَنو و پی‌یر ترسیه در کتاب مسئولیت مدنی خود، که از کتابهای بسیار معتبر در حقوق سوییس بوده است، پس از تعریف اجمالی مفهوم مسئولیت، به بررسی اقسام آن می‌پردازند و از تفاوت میان مسئولیت مدنی و کیفری سخن می‌گویند. اما، بر خلاف حقوقدانان فرانسوی، در اینجا متوقف نمی‌شوند و، مثل دیگر حقوقدانان سویسی که نوشته‌های بعضی از آنها در این باره در پاورقی قبل ذکر شده است، تمایز و تفکیک میان مسئولیت مدنی و مسئولیت عمومی را ذکر می‌کنند و یادآور می‌شوند که کتابشان، چون در حقوق خصوصی نوشته شده، تنها به بررسی مسئولیت مدنی، به معنای دقیق کلمه، محدود است. نقل تمام نوشته‌های آنها در این باره اینجا ممکن نیست، اما خواندن چند خط آن، که وضع حقوق سوییس و نظر حقوقدانان آن کشور را خلاصه می‌کند، خالی از فایده نخواهد بود: «مسئولیت مدنی روابط میان افراد (اشخاص حقوق خصوصی) را به نظم در می‌آورد و بنابراین در اندرون حقوق خصوصی جای می‌گیرد. بر مسئولیت دولت و کارکنانش، حقوق عمومی کانون‌ها یا حقوق عمومی فدرال حاکم است. با این حال، هرگاه دولت یا کارکنانش، بدون اعمال اختیارات ناشی از حاکمیت، همچون افراد عادی عمل کنند، آنان نیز تابع حقوق خصوصی می‌شوند.» (Deschenaux et Tercier, 1975, p. 31)

2 responsabilité publique

^۳ یکی از استادان برجسته‌ای که پیش‌تر دیدیم خصوصی‌بودن مسئولیت دولت به جبران خسارت ناشی از عمل حاکمیت را در کتاب مسئولیت مدنی خود پذیرفته بود، سالها بعد، در کتابی که پیرامون حقوق عمومی نوشت، شاید با توجه بیش‌تر به آثار نویسندگان حقوق عمومی فرانسوی، به‌نوعی پذیرفت که این بحث در چارچوب حقوق عمومی می‌گنجد. (کاتوزیان، ۱۴۰۱ الف، شش. ۸۵-۱۰۰) همچنین در آنجا، با اشاره به نوشته ژرژ ودل، از برجسته‌ترین حقوقدانان حقوق عمومی فرانسه، این را هم گفت که بعضی از حقوقدانان فرانسوی کوشیده‌اند واژه دیگری، مثل «مسئولیت مالی»، را جایگزین اصطلاح «مسئولیت مدنی» دولت در عمل حاکمیت کنند، اما این کار را در حقوق ما، به دلیل رواج واژه «مسئولیت مدنی» در این خصوص و تبادل الزام به جبران خسارت از آن، لازم ندید. (کاتوزیان، ۱۴۰۱ الف، ص. ۱۶۱) این حرف، گذشته از اینکه با سرچشمه مفاهیم قانون مسئولیت مدنی، چنان‌که گفته شد، موافق نیست، این ایراد را هم دارد که شباهت لفظی‌یی را باقی می‌گذارد که هیچ بعید نیست تا همین‌جا هم در حقوق ما اسباب سوءتفاهم شده باشد، چون وقتی حقوقدانان فرانسوی از «مسئولیت مدنی» دولت در عمل حاکمیت سخن می‌گویند، از صرف اشتراک لفظی آن با «مسئولیت مدنی» دولت در عمل حاکمیت یا «مسئولیت مدنی» در حقوق خصوصی آگاه‌اند و آنها را ابداً یکسان نمی‌پندارند، آنها هم که آنها را یکی می‌گیرند در این باب

بخشی از ارزش و اهمیت آراء موضوع این نوشته در همین است که صادرکنندگان شان کوچک‌ترین تلاشی نشان نداده‌اند که خسارت ناشی از عمل حاکمیت را شاخه‌ای از شاخه‌های مسئولیت مدنی قرار دهند^۱ یا آن را با مفاهیم و اصول مربوط به حقوق خصوصی تحلیل کنند، بلکه بر مفهوم قضاوت و جنبه‌های وظایف دولت در مقام حکمرانی و اعمال اقتدار عمومی و ارائه خدمات عمومی تمرکز کرده‌اند. هرچند، از آنجا که دادرسان نمی‌توانستند به موضوعاتی فراتر از فرضیه دعوا بپردازند، بسیاری از نکات در این زمینه، مثل اینکه چه خسارت‌هایی در این باب ناروا و، در نتیجه، قابل جبران است، ناگفته مانده، اما همین که دادرسان مسئولیت دولت به جبران خسارت را بر اساس ماهیت عمل تحلیل کرده‌اند گامی استوار به سوی نظریه مسئولیت عمومی دولت به جبران خسارت ناشی از عمل حاکمیت برداشته‌اند، به خصوص دادگاه بدوی که «دعوی مدنی» را تنها به تعیین میزان خسارت و شیوه جبران آن اختصاص داده و از این برمی‌آید که به تفاوت دعوی عمومی و خصوصی نظر داشته است که، در این صورت، باید حق داد که سکوتش در این باب از استدلال‌های دادگاه تجدیدنظر زبان‌دارتر است.

فکر کرده و آگاهانه به چنین نتیجه‌ای رسیده‌اند؛ در حالی که معلوم نیست چند نفر از حقوقدانان ما که با مسئولیت دولت در عمل حاکمیت مثل مسئولیت مدنی در حقوق خصوصی برخورد می‌کنند واقعاً بر سر خصوصی یا عمومی بودن این بحث تأمل کرده و آگاهانه چنین تصمیمی گرفته‌اند و چند نفر تنها قربانی این شباهت لفظی شده‌اند. بگذریم از اینکه امروز در حقوق فرانسه هم بسیاری از حقوقدانان، مثل آلن سربو، استاد نامدار حقوق مدنی، در مدخل «مسئولیت مدنی» لغت‌نامه فرهنگ حقوقی، اصطلاحات دیگری، نظیر «مسئولیت اداری» (responsabilité administrative)، را جایگزین «مسئولیت مدنی» دولت در عمل حاکمیت کرده‌اند (Sériaux, 2003, pp. 1354-1355) تا به پیرایش زبان حقوقی یاری دهند و شاید هم در را بر روی چنین سوءتفاهم‌هایی ببندند.

۱ «کانالیزه کردن» (Canalisation) مسئولیت مدنی اصطلاحی است که استفاده از آن با وضع قوانین خاص در این زمینه شدت گرفت؛ چون قوانین مربوط به حوادث جاده‌ای یا تصادفات رانندگی یا اجباری کردن بیمه‌های خاص سبب می‌شد پاره‌ای از این امور دیگر از قواعد عام مسئولیت مدنی پیروی نکند. (برای مثال بنگرید به: Ofinger, 1965, p. 737) مراد از به کار بردن این مفهوم در متن این بوده که دادگاه بدوی و تجدیدنظر موضوع این پرونده را بخشی از حقوق مسئولیت مدنی حقوق خصوصی که قواعد مخصوص به خود را دارد ندیده‌اند، بلکه به استقلال آن از حقوق خصوصی و تعلقش به حقوق عمومی آگاه بوده‌اند.

نتیجه‌گیری

بحث دربارهٔ جبران خسارت محکومان بی‌گناه از جنبهٔ نظری تنها با درک ماهیت عملی که سبب این خسارت شده است پیش می‌رود. فعل زیان‌بار در اینجا قضاوت است، یکی از اعمال حاکمیت که در مقام ارائهٔ خدمات عمومی و با بهره‌گرفتن از اقتدار عمومی انجام می‌شود. هدف از انجام عمل حاکمیت کسب سود نیست، حکومت آن را انجام می‌دهد تا به وظایف ذاتی خود عمل کند و، در این راه، ممکن است بی‌گناهی محکوم شود و زیان ناروا ببیند. تضمین حق جبران خسارت زیان‌دیده از این عمل عمومی اقتضاء می‌کند که جبران خسارت او بر عهدهٔ دولت قرار بگیرد، چه قاضی مرتکب تقصیر و اشتباه شده باشد و چه نشده باشد. حتی در فرضی که قاضی مرتکب عمد یا تقصیر سنگین شود، این منطق حکم می‌کند که دولت در برابر زیان‌دیده مسئول باشد و پس از جبران خسارت به قاضی رجوع کند.

در مواد ۲۵۵ و ۲۵۹ قانون آیین دادرسی کیفری همین ترتیب در پیش گرفته شده است. هرچند این مواد تنها به جبران خسارت ناشی از بازداشت موقت تا پیش از صدور حکم قطعی می‌پردازند، اما قاعدهٔ ماهوی آنها، که به لزوم جبران خسارت زیان‌دیدهٔ بی‌گناه صرف‌نظر از اشتباه یا تقصیر قاضی حکم می‌کند، به طریق اولی، در مورد محکوم بی‌گناه هم جاری است. به این ترتیب، اگر اشتباه یا تقصیر قاضی در دادگاه عالی انتظامی قضاات به اثبات نرسد، محکوم بی‌گناه باز هم می‌تواند خسارت وارده را از دولت مطالبه کند و صرف صدور حکم برائت او پس از محکوم‌شدن و تحمل تمام یا بخشی از مجازات برای این کار کافی است.

رسیدگی به این دعوا در صلاحیت دادگاههای دادگستری است و نمی‌توان، بر خلاف اصل صلاحیت عام این دادگاهها، دعوی مطالبهٔ خسارت محکومان بی‌گناه از دولت را به کمیسیون‌های جبران خسارت قانون آیین دادرسی کیفری سپرد؛ کاری که شعبهٔ ۳۸ دیوان عالی کشور با رأیی که در اجرای مادهٔ ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری نموده، بر خلاف رویهٔ کمیسیون ملی جبران خسارت، کرده است.

فهرست منابع

منابع فارسی

- ۱- آشوری، محمد (۱۴۰۰). آیین دادرسی کیفری، جلد ۱. چاپ ۲۲، تهران: سمت.
- ۲- ابوالحمد، عبدالحمید (۱۳۷۰). حقوق اداری ایران. چاپ ۴، تهران: توس.
- ۳- احمدی فر، علی (۱۴۰۴). مسئولیت مدنی قضات و دولت. تهران: رامداد.
- ۴- بابایی، ایرج (۱۳۹۴). حقوق مسئولیت مدنی و الزامات خارج از قرارداد. تهران: میزان.
- ۵- بابایی، ایرج (۱۴۰۳). حقوق مسئولیت مدنی مبتنی بر نقد و بررسی آراء و رویه قضایی، جلد ۲. چاپ ۶، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه.
- ۶- جلیلود، یحیی (۱۳۷۳). مسئولیت مدنی قضات و دولت. تهران: یلدا.
- ۷- حیاتی، علی عباس (۱۳۹۸). مسئولیت مدنی. چاپ ۲، تهران: میزان.
- ۸- خالقی، علی (۱۴۰۱). آیین دادرسی کیفری، جلد ۱. چاپ ۴۶، تهران: شهر دانش.
- ۹- زرگوش، مشتاق (۱۴۰۳). مسئولیت مدنی دولت، جلد ۱. چاپ ۳، تهران: میزان.
- ۱۰- شمس، عبدالله (۱۳۹۵). دوره پیشرفته آیین دادرسی مدنی، جلد ۲. چاپ ۳۹، تهران: دراک.
- ۱۱- صفایی، حسین و رحیمی، حبیب الله (۱۴۰۴). مسئولیت مدنی: الزامات خارج از قرارداد. چاپ ۲۰، تهران: سمت.
- ۱۲- طباطبایی مؤتمنی، منوچهر (۱۳۹۷). حقوق اداری. چاپ ۲۱، تهران: سمت.
- ۱۳- غمامی، مجید (۱۳۷۶). مسئولیت مدنی دولت نسبت به اعمال کارکنان خود. تهران: دادگستر.
- ۱۴- فلسفی، هدایت الله (۱۳۹۹). سیر عقل در منظومه حقوق بین الملل. چاپ ۲، تهران: نشر نو.
- ۱۵- قاسم زاده، مرتضی (۱۴۰۰). الزامها و مسئولیت مدنی بدون قرارداد. چاپ ۱۱، تهران: میزان.
- ۱۶- کاتوزیان، ناصر (۱۴۰۱ الف). مبانی حقوق عمومی. چاپ ۷، تهران: میزان.
- ۱۷- کاتوزیان، ناصر (۱۴۰۱ ب). مسئولیت مدنی، جلد ۱. چاپ ۴ ناشر، تهران: گنج دانش.
- ۱۸- کاتوزیان، ناصر (۱۴۰۱ ج). مسئولیت مدنی، جلد ۲. چاپ ۴ ناشر، تهران: گنج دانش.
- ۱۹- متین دفتری، احمد (۱۳۴۹). آیین دادرسی مدنی و بازگانی، جلد ۱. چاپ ۴، تهران: بی نا.
- ۲۰- میرشکاری، عباس (۱۴۰۲). رساله عملی در مسئولیت مدنی. چاپ ۵، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۲۱- نهرینی، فریدون (۱۳۹۴). اعاده دادرسی به تشخیص رئیس قوه قضاییه. چاپ ۳، تهران: گنج دانش.
- ۲۲- یزدانیان، علیرضا (۱۴۰۰). قواعد عمومی مسئولیت مدنی، جلد ۴. چاپ ۲، تهران: میزان.

مقاله

- ۲۳- آشوری، محمد (۱۳۵۱). «بحثی پیرامون توقیف احتیاطی». مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۱۲، صص. ۲۱-۱.
- ۲۴- آشوری، محمد (۱۳۵۲). «لزوم جبران خسارت زندانیان بی گناه». مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۱۵، صص. ۱۵-۱.
- ۲۵- آشوری، محمد و شایگان، اسماعیل (۱۳۹۷). «نظام حقوقی جبران خسارت ناشی از بازداشت متهمان بی گناه: پژوهشی در حقوق ایران و حقوق تطبیقی». پژوهش حقوق کیفری، سال ۶، شماره ۲۳، صص. ۴۷-۷۹.
- ۲۶- جواهرالکلام، محمدهادی (۱۴۰۵). «جبران خسارتهای مادی و معنوی ناشی از ۱۱ سال حبس به ناحق: واکاوی تحلیلی - تطبیقی آراء شعب ۲۰ دادگاه عمومی تهران و ۲۵ دادگاه تجدیدنظر استان». دوفصلنامه نقد و تحلیل آراء قضایی، دوره ۵، شماره ۹، صص. ۲۱۱-۱۶۳.
- ۲۷- رجبی، عبدالله (۱۴۰۵). «مسئولیت مدنی بازداشت ناروا: حاشیه‌هایی بر رأی دادگاه». دوفصلنامه نقد و تحلیل آراء قضایی، دوره ۵، شماره ۹، صص. ۲۴۳-۲۸۰.
- ۲۸- رحیمی، حبیب‌الله (۱۳۹۷). «تحولات مسئولیت مدنی دولت به سبب صدور و اجرای آراء قضایی با تصویب قانون مجازات اسلامی و قانون آیین دادرسی کیفری جدید». پژوهش حقوق عمومی، سال ۲۰، شماره ۵۹، صص. ۱۸۹-۱۶۵.

منابع انگلیسی و فرانسوی

- 1- Arnaud, André-Jacques et al. (sous la direction de) (1993). *Dictionnaire encyclopédique de théorie et de sociologie du droit*. 2^e édition, Paris: LGDJ.
- 2- Bergel, Jean-Louis (2016). *Methodologie juridique*. 2^e édition, Paris: PUF.
- 3- Cadet, Loic et al. (2013). *Théorie générale du procès*. 2^e édition, Paris: PUF.
- 4- Chapus, René (1957). *Responsabilité publique et responsabilité privée: Les influences réciproques des jurisprudences administrative et judiciaire*. Paris: LGDJ.
- 5- Deschenaux Henri, et Tercier, Pierre (1975). *La responsabilité civile*. Berne: Stämpfli.
- 6- Duez, Paul (2012). *La responsabilité de la puissance publique*. reproduction de la seconde édition parue en 1938 avec la préface de Fabrice Melleray, Paris: Dalloz.
- 7- Dworkin, Ronald (1977). *Taking Rights Seriously*. Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.
- 8- Engel, Pierre (1973). *Traité des obligations en droit Suisse*. Neuchâtel: Éditions Ides et Calendes.
- 9- Gaillet, Aurore (2012). *L'individu contre l'État. Essai sur l'évolution des recours de droit public dans l'Allemagne du XIX^e siècle*. Paris: Dalloz.
- 10- Gilbert, Simon et al. (2023). *Autour de l'arrêt Blanco*. Paris: Dalloz.

- 11- Guinchard, Serge et al. (2022). *Procédure civile: droit commun et spécial du procès civil, modes amiables de résolution de différends et arbitrage*. 36^e édition, Paris : Dalloz.
- 12- Long, Marceau et al. (2023). *Les grands arrêts de la jurisprudence administrative*, 24^e édition, Paris : Dalloz.
- 13- Malaurie, Philippe et Morvan, Patrick (2020). *Introduction au droit*. 8^e édition, Paris, LGDJ.
- 14- Mazeaud, Jean et Mazeaud, Léon (1947). *Traité théorique et pratique de la responsabilité civile de lictuelle et contractuelle*, tome 1. 4^e édition, Paris : Sirey.
- 15- Mazeaud, Jean et Mazeaud, Léon (1949). *Traité théorique et pratique de la responsabilité civile de lictuelle et contractuelle*, tome 2. 4^e édition, Paris : Sirey.
- 16- Mazeaud, Jean et Mazeaud, Léon (1950). *Traité théorique et pratique de la responsabilité civile de lictuelle et contractuelle*, tome 3. 4^e édition, Paris : Sirey.
- 17- Papaux, Alain et Cerutti, Davide (2021). *Introduction au droit et à la culture juridique*, volume 2. Genève : Schulthess.
- 18- Planiol, Marcel (1902). *Traité élémentaire de droit civil*, tome 2. 2^e édition, Paris : Pichon.
- 19- Savatier, René (1951). *Traité de la responsabilité civile en droit français*, tome 1. 2^e édition, Paris : LGDJ.
- 20- Tuhr, Andreas von (1929). *Partie générale du Code fédéral des obligations*. Premier volume. Traduit de l'allemand par Maurice de Torrenté et Emile Thilo. Lausanne : l'imprimerie G. Vaney-Burnier.
- 21- Vedel, Georges et Delvolvé, Pierre (1988). *Droit administratif*. 10^e édition, Paris : PUF.
- 22- Viney, Geneviève (1995). *Introduction à la responsabilité*. 2^e édition, Paris : LGDJ.
- 23- Viney, Geneviève et Jourdain, Patrice (1998). *Les conditions de la responsabilité*. 2^e édition, Paris : LGDJ.
- 24- Werro, Franz et al. (2017). *La responsabilité civile*. 3^e édition, Berne : Stämpfli.
- 25- مقاله
- 26- Dworkin, Ronald (1975). «Hard Cases». *Harvard Law Review*, 88 (6), pp. 1057-1109.
- 27- Eisenmann, Charles (1949). «Sur le degré d'originalité de la responsabilité extra-contractuelle des personnes publiques». *Jurisclasseur pénal*, I, pp. 742 et 751.
- 28- Jouanjan, Olivier (2012). «Une origine des «droits fondamentaux» en Allemagne: le moment 1848». *Revue du droit public*, 3, pp. 766-784.
- 29- Otfinger, Charles (1965). «L'évolution de la responsabilité civile et de son assurance dans la législation suisse la plus récente». in : *Mélanges offerts à René Savatier*, Paris : Dalloz, pp. 723-737.
- 30- Perelman, Chaim (1968). «Le problème des lacunes en droit: essai de synthèse». in : *Le problème des lacunes en droit*, Bruxelles : Bruylant, pp. 537-552.
- 31- Sériaux, Alain (2003). «Responsabilité civile». in : *Dictionnaire de la culture juridique*, Paris : PUF.

References

1. Abolhamd, A. (1991). *Iranian administrative law* (4th ed.). Tous. (in Persian)
2. Ahmadi-Far, A. (2025). *Civil liability of judges and the state*. Rāmdād. (in Persian)
3. Arnaud, A.-J., et al. (Eds.). (1993). *Encyclopedic dictionary of legal theory and sociology* (2nd ed.). LGDJ. (in French)
4. Ashouri, M. (1972). *A discussion on provisional detention*. *Journal of the Faculty of Law and Political Science, University of Tehran*, (12), 1-21. (in Persian)
5. Ashouri, M. (1973). *The necessity of compensating innocent prisoners*. *Journal of the Faculty of Law and Political Science, University of Tehran*, (15), 1-15. (in Persian)
6. Ashouri, M. (2021). *Criminal procedure* (Vol. 1, 22nd ed.). SAMT. (in Persian)
7. Babaei, I. (2015). *Civil liability law and non-contractual obligations*. Mizan Publishing. (in Persian)
8. Babaei, I. (2024). *Civil liability law: A critical examination of judicial decisions and judicial practice* (Vol. 2, 6th ed.). Judiciary Press Centre. (in Persian)
9. Bergel, J.-L. (2016). *Legal methodology* (2nd ed.). PUF. (in French)
10. Cadet, L., et al. (2013). *General theory of proceedings* (2nd ed.). PUF. (in French)
11. Chapus, R. (1957). *Public liability and private liability: The reciprocal influences of administrative and judicial case law*. LGDJ. (in French)
12. Deschenaux, H., & Tercier, P. (1975). *Civil liability*. Stämpfli. (in French)
13. Duez, P. (2012). *Liability of public authorities* (Reprint of the 2nd ed. published in 1938, with a preface by F. Melleray). Dalloz. (in French)
14. Dworkin, R. (1975). Hard cases. *Harvard Law Review*, 88(6), 1057-1109.
15. Dworkin, R. (1977). *Taking rights seriously*. Harvard University Press.
16. Eisenmann, C. (1949). Sur le degré d'originalité de la responsabilité extra-contractuelle des personnes publiques. *Juris- Classeur pé riodique*, I, 742-751. (in French)
17. Engel, P. (1973). *Treatise on obligations in Swiss law*. Éditions Ides et Calendes. (in French)
18. Falsafi, H. (2020). *The course of reason in the system of international law* (2nd ed.). Nashr-e No. (in Persian)
19. Gailliet, A. (2012). *The individual against the state: An essay on the evolution of public-law remedies in nineteenth-century Germany*. Dalloz. (in French)
20. Ghamami, M. (1997). *Civil liability of the state for the acts of its employees*. Dadgostar. (in Persian)
21. Ghasemzadeh, M. (2021). *Non-contractual obligations and civil liability* (11th ed.). Mizan Publishing. (in Persian)
22. Gilbert, S., et al. (2023). *Around the Blanco judgment*. Dalloz. (in French)

23. Guinchard, S., et al. (2022). *Civil procedure: General and special law of civil proceedings, amicable dispute-resolution methods, and arbitration* (36th ed.). Dalloz. (in French)
24. Hayati, A. A. (2019). *Civil liability* (2nd ed.). Mizan Publishing. (in Persian)
25. Jalilvand, Y. (1994). *Civil liability of judges and the state*. Yalda. (in Persian)
26. Javaherkalam, M. H. (2026). *Moral and material compensation arising out of eleven years of wrongful imprisonment: An analytical-comparative examination of judgments rendered by Branch 20 of the Tehran Public Civil Court and Branch 25 of the Tehran Provincial Appellate Court. The Journal of Critical Analysis of Judicial Decisions*, 5(9), 160-211. <https://doi.org/10.22034/analysis.2026.2083196.1183> (in Persian)
27. Jouanjan, O. (2012). Une origine des «droits fondamentaux» en Allemagne : Le moment 1848. *Revue du droit public*, (3), 766-784. (in French)
28. Katouzian, N. (2022a). *Foundations of public law* (7th ed.). Mizan Publishing. (in Persian)
29. Katouzian, N. (2022b). *Civil liability* (Vol. 1, 4th ed.). Ganj-e Danesh. (in Persian)
30. Katouzian, N. (2022c). *Civil liability* (Vol. 2, 4th ed.). Ganj-e Danesh. (in Persian)
31. Khaleghi, A. (2022). *Criminal procedure* (Vol. 1, 46th ed.). Shahr-e Danesh. (in Persian)
32. Long, M., et al. (2023). *Leading cases in administrative case law* (24th ed.). Dalloz. (in French)
33. Malaurie, P., & Morvan, P. (2020). *Introduction to law* (8th ed.). LGDJ. (in French)
34. Matin Daftari, A. (1970). *Civil and commercial procedure* (Vol. 1, 4th ed.). n.p. (in Persian)
35. Mazeaud, H., & Mazeaud, L. (1947). *Theoretical and practical treatise on tortious and contractual civil liability* (Vol. 1, 4th ed.). Sirey. (in French)
36. Mazeaud, H., & Mazeaud, L. (1949). *Theoretical and practical treatise on tortious and contractual civil liability* (Vol. 2, 4th ed.). Sirey. (in French)
37. Mazeaud, H., & Mazeaud, L. (1950). *Theoretical and practical treatise on tortious and contractual civil liability* (Vol. 3, 4th ed.). Sirey. (in French)
38. Mirshakari, A. (2023). *A practical treatise on civil liability* (5th ed.). Enteshar Joint-Stock Company. (in Persian)
39. Nahrini, F. (2015). *Reopening of proceedings at the discretion of the Head of the Judiciary* (3rd ed.). Ganj-e Danesh. (in Persian)
40. Oftinger, C. (1965). L'évolution de la responsabilité civile et de son assurance dans la législation suisse la plus récente. In *Mélanges offerts à René Savatier* (pp. 723-737). Dalloz. (in French)
41. Papaux, A., & Cerutti, D. (2021). *Introduction to law and legal culture* (Vol. 2). Schulthess. (in French)

42. Perelman, C. (1968). Le problème des lacunes en droit: Essai de synthèse. In *Le problème des lacunes en droit* (pp. 537-552). Bruylant. (in French)
43. Planiol, M. (1902). *Elementary treatise on civil law* (Vol. 2, 2nd ed.). Pichon. (in French)
44. Rahimi, H. (2018). *Developments in state civil liability arising from the issuance and enforcement of judicial decisions following the enactment of the Islamic Penal Code and the new Code of Criminal Procedure*. *Public Law Research*, 20(59), 165-189. (in Persian)
45. Rajabi, A. (2026). *False imprisonment liability: Commentaries on a judicial decision*. *The Journal of Critical Analysis of Judicial Decisions*, 5(9), 241-280. <https://doi.org/10.22034/analysis.2026.2080195.1164> (in Persian)
46. Safaei, S. H., & Rahimi, H. (2025). *Civil liability: Non-contractual obligations* (20th ed.). SAMT. (in Persian)
47. Savatier, R. (1951). *Treatise on civil liability in French law* (Vol. 1, 2nd ed.). LGDJ. (in French)
48. Sériaux, A. (2003). Responsabilité civile. In *Dictionnaire de la culture juridique*. PUF. (in French)
49. Shams, A. (2016). *Advanced civil procedure* (Vol. 2, 39th ed.). Derak. (in Persian)
50. Shayegan, E., & Ashouri, M. (2018). *The legal system of compensation for damage caused by the arrest of innocent accused persons: A study in Iranian and comparative law*. *Journal of Criminal Law Research*, 6(23), 47-79. <https://doi.org/10.22054/jclr.2018.16647.1309> (in Persian)
51. Tabatabaei Motameni, M. (2018). *Administrative law* (21st ed.). SAMT. (in Persian)
52. Vedel, G., & Delvolve, P. (1988). *Administrative law* (10th ed.). PUF. (in French)
53. Viney, G. (1995). *Introduction to liability* (2nd ed.). LGDJ. (in French)
54. Viney, G., & Jourdain, P. (1998). *The conditions of liability* (2nd ed.). LGDJ. (in French)
55. von Tuhr, A. (1929). *General part of the Federal Code of Obligations* (Vol. 1; M. de Torrenté & E. Thilo, Trans.). Imprimerie G. Vaney-Burnier. (in French)
56. Werro, F., et al. (2017). *Civil liability* (3rd ed.). Stämpfli. (in French)
57. Yazdani, A. (2021). *General rules of civil liability* (Vol. 4, 2nd ed.). Mizan Publishing. (in Persian)
58. Zargoush, M. (2024). *Civil liability of the state* (Vol. 1, 3rd ed.). Mizan Publishing. (in Persian)